توانا بود هر که دانا بود

فرهنگستان ایران

واژه های نو

که

تا پایان سال

۱۳۱۹

در فرهنگستان ایران پذیرفته شده است

— ۷ —

از انتشارات دبیرخانهٔ فرهنگستان

چاپخانه «تابان» تهران

یاد آوری

همه واژه هائی که از خرداد ۱۳۱۴ تا پایان اسفند ۱۳۱۹ در فرهنگستان ایران پذیرفته شده و بتصویب پیشگاه مبارك همایون شاهنشاهی رسیده است در این دفتر گرد آمده است .

دبیرخانهٔ فرهنگستان برابری آنهارا باصورت جلسه ها و ابلاغیه های دفتر مخصوص شاهنشاهی و بخش نامه های دفتر نخست وزیری گواهی میدهد .

دبیرخانه فرهنگستان

فهرست

واژه های نو

تا پایان اسفند ۱۳۱۹

در این دفتر علامتهای اختصاری ذیل

بکار برده شده است

ب = اصطلاح بانك
پ = اصطلاح پزشکی
ج = اصطلاح جانور شناسی
ح = اصطلاح حساب
د = اصطلاح دادگستری (قضائی)
ز = اصطلاح زمین شناسی
ش = اصطلاح شهرداری
ط = اصطلاح طبیعی
ف = اصطلاح فیزیکی
گ = اصطلاح گیاه شناسی
ه = هندسه

پیوستگان فرهنگستان

جناب آقای اسمعیل مرآت وزیر فرهنگ	رئیس فرهنگستان ایران - کارمند فرهنگستان مصر
جناب آقای حسن اسفندیاری	رئیس کمیسیون راهنمائی
جناب آقای محمدعلی فروغی	رئیس کمیسیون فرهنگ و کارمند کمیسیون راهنمائی
جناب آقای دکتر احمد متین دفتری	کارمند کمیسیون قضائی
جناب آقای علی اصغر حکمت	
جناب آقای حسین سمیعی	کارمند فرهنگستان مصر
جناب آقای دکتر امیر اعلم	نایب رئیس فرهنگستان - رئیس کمیسیون پزشکی
جناب آقای دکتر ولی‌الله نصر	رئیس کمیسیون قضائی
جناب آقای غلامحسین رهنما	رئیس کمیسیون علمی و کارمند کمیسیون راهنمائی
جناب آقای احمد اشتری	کارمند کمیسیون اصطلاحات اداری
جناب آقای مصطفی عدل	کارمند کمیسیون قضائی
تیمسار سرلشکر احمد نخجوان	رئیس کمیسیون اصطلاحات اداری
آقای دکتر عیسی صدیق	نایب رئیس فرهنگستان و مخبر کمیسیون اصطلاحات اداری و کارمند کمیسیون راهنمائی
آقای محمد قزوینی	کارمند کمیسیون دستور
آقای بدیع‌الزمان فروزانفر	منشی فرهنگستان مخبر کمیسیون فرهنگ و کارمند کمیسیون دستور

آقای حسین گل گلاب	مخبر و منشی کمیسیون جغرافیائی و منشی کمیسیون علمی
آقای دکتر صادق رضا زاده شفق	رئیس کمیسیون جغرافیائی و اصطلاحات فرهنگی کارمند کمیسیون فرهنگ
آقای عبدالعظیم قریب	رئیس کمیسیون دستور زبان فارسی
سرکار سرهنگ غلامحسین مقتدر	منشی کمیسیون اصلاحات اداری و منشی کمیسیون راهنمائی
آقای دکتر محمود حسابی	مخبر کمیسیون علمی
آقای دکتر علی اکبر سیاسی	منشی کمیسیون قضائی
آقای دکتر قاسم غنی	منشی کمیسیون پزشکی ـ کارمند فرهنگستان مصر
آقای رشید یاسمی	منشی فرهنگستان ـ کارمند کمیسیون اصطلاحات اداری ـ کارمند فرهنگستان مصر
آقای محمد تقی بهار	کارمند کمیسیون دستور و کارمند کمیسیون فرهنگ
آقای عباس اقبال آشتیانی	کارمند کمیسیون جغرافیائی
آقای سعید نفیسی	کارمند کمیسیون فرهنگ
آقای جمال الدین اخوی	مخبر کمیسیون قضائی
آقای پورداود	منشی کمیسیون دستور زبان و کارمند کمیسیون فرهنگ
آقای حسنعلی مستشار	مخبر کمیسیون راهنمائی و مخبر کمیسیون دستور زبان فارسی
آقای محمد حجازی	کارمند کمیسیون اصطلاحات اداری

کمیسیونهای فرهنگستان

۱ - کمیسیون اصطلاحات اداری

تیمسار سرلشگر احمدنخجوان (رئیس)- آقای دکتر صدیق (مخبر)
سرکار سرهنگ غلامحسین مقتدر (منشی) - جناب آقای احمد اشتری - آقای
رشید یاسمی - آقای محمد حجازی - سرکار سرهنگ قهرمانی- آقای بهروز.

۲ - کمیسیون اصطلاحات دادگستری (قضائی)

جناب آقای دکتر ولی‌الله نصر (رئیس)- آقای دکتر علی اکبر سیاسی
(منشی)- آقای جمال‌الدین اخوی (مخبر)- جناب آقای دکتر احمدمتین‌دفتری
آقای دکتر شایگان - آقای آموزگار - آقای علی پاشا صالح - جناب آقای
مصطفی عدل .

۳ - کمیسیون اصطلاحات علمی

جناب آقای غلامحسین رهنما(رئیس)-آقای دکترحسابی(مخبر) آقای
حسین گل گلاب (منشی) - آقای دکتر خبیری - آقای دکتر پارسا - آقای
دکتر آل بویه -آقای ابوالقاسم نراقی -آقای دکتر جناب - آقای دکترعبدالله
شیبانی- آقای شیخ نیا - آقای دکتر فرشاد - آقای دکترسحابی -آقای دکتر
جودت - آقای تقی فاطمی -آقای دکتر روشن‌زائر -آقای مهندس عبدالله‌ریاضی
آقای دکتر افضلی پور - آقای مرتضی قاسمی - آقای دکتر ابوالقاسم غفاری-
آقای جمال افشار- آقای دکترریاضی - آقای دکتر هشترودی

٤ ـ کمیسیون دستور زبان فارسی

آقای عبدالعظیم قریب (رئیس) ـ آقای حسنعلی مستشار (مخبر) آقای پور داود (منشی) آقای بدیع‌الزمان فروزانفر ـ آقای عباس اقبال آشتیانی ـ آقای محمد قزوینی ـ آقای محمد تقی بهار ـ آقای همایون فرخ ـ آقای همائی ـ آقای مهدی بیانی ـ سرکار سراوپن لوائی .

٥ - کمیسیون فرهنگ

جناب آقای محمدعلی فروغی (رئیس) ـ آقای بدیع‌الزمان فروزانفر (مخبر) ـ آقای سعید نفیسی (منشی) ـ آقای دکتر رضا زاده شفق ـ آقای امیر خیزی ـ آقای بهمن یار ـ آقای محمدتقی بهار ـ آقای پور داود .

٦ - کمیسیون راهنمائی

جناب آقای حسن اسفندیاری (رئیس) سرکار سرهنگ مقتدر (منشی) آقای حسنعلی مستشار (مخبر) جناب آقای محمد علی فروغی ـ جناب آقای رهنما ـ آقای دکتر صدیق ـ آقای عباس اقبال آشتیانی ـ آقای روح‌الله خالقی آقای پرویز خانلری .

٧ـ کمیسیون جغرافیائی واصطلاحات فرهنگی

آقای دکتر رضازاده شفق (رئیس) ـ آقای حسین گل گلاب (مخبر ومنشی) آقای عباس اقبال آشتیانی ـ آقای بهمنش ـ آقای دکتر خان‌بابا بیانی ـ آقای دکتر مستوفی ـ آقای دکتر هوشیار ـ آقای دکتر یحیی مهدوی ـ آقای دکتر علی جلالی آقای دکتر صدیقی ـ آقای قمشه‌ای ـ آقای پرویز خانلری .

۸ - کمیسیون پزشکی

جناب آقای دکتر امیراعلم (رئیس) - آقای دکتر غنی (منشی) آقای دکتر محمد حسین ادیب - آقای دکتر محمود نجم آبادی - آقای دکترشهراد آقای دکترحبیبی - آقای دکتر کاسمی - آقای دکتر نعمةاللهی

کارمندان وابسته فرهنگستان

آقای سید محمدعلی جمال زاده

پرفسور کریستن سن (دانمارکی)

استاد هانری ماسه (فرانسوی)

آقای دکتر فخر ادهم (فخرالاطباء)

جناب آقای محمد حسین هیکل وزیر فرهنگ مصر

جناب آقای محمد رفعت پاشا رئیس فرهنگستان مصر

آقای دکتر منصور بیك فهمی کارمند فرهنگستان و رئیس کتابخانه مصر

آقای علی بیك الجارم کارمند فرهنگستان مصر

آقای پرفسور ریپکا (چکوسلواکی)

الف

آئین = تشریفات ـ اتیکت ـ سرمونی Etiquette-Cérémonie

آئین دادرسی = اصول محاکمات (د)

آئین نامه = نظام نامه

آباذان = شهر و جزیره ایست در دهانهٔ کارون ـ عبادان

آبادکوشك = (آب ادك و ش ك) حسن آباد قاشق در بخش سقز کردستان

آب باز = غواص

آب بها = حق الشرب (ش)

آبخیز = زمین یا جائیکه از آن آب بیرون میآید . Aquifère

آبدان = مثانه (پ) Vessie

آبدانك = مثانهٔ کوچك (پ) Vésicule

آبدزدك = (آب ُد ز دَ ك) سرنگ (پ) Seringue

آبراهه = گذر گاه سیل (ز) Canal d'écoulement d' un torrent

آبرُفت = ته نشست آب رودخانه (ز) Alluvion

آبریز = سرازیریهائی که آب آنها برود میرسد (ز) Versant

آبفشان = سوراخهائی که آب گرم ازآنها رانده میشود (ز) Geyser

آبکش = لوله هائی که شیرهٔ پروردهٔ گیاهی را بقسمت های مختلف میرساند ـ لیبر Lider (گ)

آبگونه = مایع (ف) Liquide

آبگیر = تمام پهنهایکه آب آن برودی میریزد(ز) Bassin de réception

آبگین = مائی (پ) Aqueux

آبیار = میراب (ش)

آتش زنه = سنگ چخماق (ز) Silex

آتش‌نشان = مأمور اطفائیه (ش)

آتش نشانی = اطفائیه (ش)

آخال ـ فضولات (پ) Déchet

آذرخش = صاعقه Foudre

آذر سنج = (آذَرْ سَ نْجْ) میزان النار (ف) Pyromètre

آذرین = مربوط به آتش (ز) Igné

آرام ده = مُسکّن (پ) Calmant

آرامش = سکون (ف) Repos

آرواره = فك (پ) Mâchoire

آروارهٔ زبرین = فك اعلی Mâchoire supérieure

آروارهٔ زیرین = فك اسفل Mâchoire inférieure

آزمایش = تجربه (ف) Expérience

آزماینده = تجربه کننده (ف ر) Expérimentateur

آزموده = مجرب (ف ر) Expérimenté

آسایشگاه = ساناتوریوم Sanatorium

آسمانه = ارتفاع معینی‌که برای ابر معین میشود Plafond

آسه = محور (ف) Axe

آشام = جذب مایع (ف) Absorption

آشفتگی = انقلاب هوا (ه) Turbulent

آشفته = منقلب (ه) Trouble

آشکارساختن = دتکته (ف) Détecter

آشکار ساز = دتکتور (ف) Détecteur

آشکار سازی = دتکسیون (ف) Détection

آشکوب = هرطبقه ازساختمان ـ هرطبقه از زمین

آشوبی = انقلابی (ه)

آغاز = ابتدا (ف)

آغازگر = استارتر ـ کسی‌که در اسب دوانی فرمان دویدن میدهد Starter

آغازیان = موجوداتیکه یك یاخته داشته باشند (ط) Protistes

آغشتن = آلودن جسمی بمایع (ف) Imprégner

آگاهی = تأمینات ، مأمور تأمینات را کارآگاه میگویند

آگهی = اعلان - اعلامیه

آگنه = گره های کوچك در ساقه یا ریشه گیاه (گ) Bourrelet

آلا = ایلو در بخش سقز کردستان

آلگون = الگلو - در بخش سقز کردستان

آلودگی = Souillure

آلودن = Souiller

آلوده = Souillé

آمار = احصائیه Statistique

آمار شناس = متخصص احصائیه

آمارگر = مأمور احصائیه

آمپرسنج = آمپر متر برای تعیین شدت جریان (ف) Ampermètre

آموزش وپرورش = تعلیم وتربیت .

آموزشگاه = مدرسه

آمیزه = اختلاط و امتزاج (ح) Mélange

آواری = سنگهائیکه ازخرد شدن سنگهای دیگرساخته میشود Détritique

آوُرتا = امالشرائین (پ) Aorte

آوند = وعاء (گ پ) Vaisseau

آوندی = وعائی (گ پ) Vasculaire

آویزه = ضمیمهٔ اعور- آپاندیس (پ) Appendice

آویزه بند = بندیکه رویان دانه را بجفت متصل میسازد (گ) Suspenseur

آهیانه = عظم قحف Poriétal

آهکی - کلسی (ز)

آیرین = ایستگاه شمارهٔ ۳ راه آهن جنوب - قاسم آباد

ابرآلودگی = مقدار ابر موجود در هوای محل Nébulosité

ابردژ = (اَبَ رْ دِژ) ایستگاه شمارهٔ ۲٦ راه آهن شمال ـ قلعه بلند

اتلس = استخوان اطلس (پ)

ارآده = (ارّاده) قسمت زیرین هوا پیما که چرخها بآن پیوسته است Train d'atterissage

اراك = ایستگاه شمارهٔ ۱۹ راه آهن جنوب ـ سلطان آبادعراق

ارز = اسعار (ب) Devises

ارزش = اعتبار سند ـ پولیکه در سند نوشته شده (ب) Valeur

ارزنده = دارای ارزش (ب) Valable

ارزیاب = مقوم (ب)

ارزیابی = تقویم ـ یعنی قیمت کردن اشیاء ـ بجای تقویم یعنی سالنامه نباید بکاربرد

ارزیافت = نتیجهٔ ارزیابی

ارسباران = (اَرَس ب ا ر ا ن) قراجه داغ ـ در شمال آذربایجان

ارش = (اَرَشْ) ساعد

اژدر = ترپیل ـ برای شکستن و غرق کشتی های دشمن Torpille

اژدرافکن = کشتی بخاری کوچك و دراز برای افکندن اژدر Torpilleur

اژدر انداز = دستگاهی که در اژدر افکنها برای انداختن اژدر است Lance-torpille

اَسپریس = میدان اسب‌دوانی وچوگان بازی و نمایش و رژه

اُستان = (اُس ت ا ن) هریك از ده ناحیه بزرگ کشور ایران

اُستاندار = (اُس ت ا ن د ا رْ) کسی که کار های استان را انجام میدهد

استخوان = عظم Os

» **پرویزنی** = (ا س ت خ و ا ن پَ ر و ی زَ ن ی) عظم مِصفات (پ) Os éthmoide

» **پس‌سر** = قمحدوه Os occipital

» **پیشانی** = جبهه ای Os frontal

» **تاسی** = عظم طاسی Os cuboïde

» **تهیگاه** = عظام الورك Os iliaque

استخوان تیغه ای = قصبة الانف Os vomer
» **چنگکی** = عظم قلابی Os crochu
» **خاجی** = عظم عجز Sacrum
» **دنبالچه** = عصص Os coccyx
» **ران** = عظم فخذ Fémur
» **شانه** = عظم الکتف Omoplate
» **شب پره ای** = عظم خفاشی Sphénoide
» **شرمگاه** = عظم عانه Pubis
» **کامی** = عظم حنکی Os palatin
» **کف پا** = Métatarse
» **کف دست** = رسغ Métacarpe
» **کمانی** = عظم هلالی Semi-lunaire
» **گونه ای** = عظم وجنه Os malaire
» **گیج گاه** = عظم صدغی Os temporal
» **لامی** = Os hyoïde
» **میخی** = Os cunéiforme
» **ناخنی** = عظم ظفری Os unguis
» **نخودی** = عظم غده ای Os pisiforme
» **ناوی** = عظم زورقی Os scaphoïde
استوار کردن = ابرام ـ تأئید ـ تنفیذ (د)
استوار نامه = اعتبار نامه سیاسی
افروزش = اشتعال (ف) Allumage
افزارمند = کسیکه بتوسط افزار کار میکند Artisan
افزایش = جمع (ح) Addition
افگنه = (َا فْ گَ ِن هْ) ته نشست سیل در دهانهٔ آب راهه (ز) Déjection
انباره = (َا نْ ب ا ِر هْ) اکومولاتور Accumulateur
انگیزه = محرك بالفعل Stimulant

اندازه = مقدار (ح) Mesure

اندام = عضو بدن ـ در عضو ادارات بکار نرود

اندرونه = احشاء Viscères

اندرونه شناسی = معرفت الاحشاء Splanchnologie

اندوخته = پولیست که در بانکها برای احتیاط ذخیره میشود Réserve

اندیشه = فکر (ر) Pensée

اندیمشک = (َا نْ د ی مُ شْ کْ) صالح‌آباد ـ ایستگاه شمارهٔ ٤١ راه‌آهن جنوب

انگشت نگاری = داکتیلو سکپی ـ وسیلهٔ شناختن اشخاص از روی خط های سر انگشت Dactyloscopie

انگل = (َا نْ گَ لْ) طفیلی (پ) Parasite

انگل‌شناس = طفیلی شناس Parasitologiste

انگل‌شناسی = طفیلی شناسی Parasitologie

انگلی = طفیلی شدن Parasitisme

ایذه = (ا ی ذِ هْ) مال امیر ـ در بختیاری

ایستگاه فوزیه = ایستگاه سفید چشمه

ایشه = (ا ی شِ هْ) ایچی ـ یکی از بخش های سقز کردستان

ب

باجه = (ب ا ِج هْ) دریچه و روزنه ـ گیشه Guichet

باد آشوبناك = Vent turbulent

بادامك = (ب ا د آ م ك) لوزه Amygdale

باد تیغه‌وار = Vent laminaire

بادسنج = (ب ا د سَ نْ ج) میزان الریاح Anémomètre

باد نما = (ب ا د نَ م ا) Girouette

بار آور = صفت سرمایه ایکه بار میدهد Productif

بارخیز = شاخه ای از رستنی که ممکن است بر روی آنها میوه پیدا شود Fertile

بار دهی = (ب ا ر دِ ه ی) میوه آوردن درخت (گ) Fructification

بار کشی = نقلیه

بار کشی تند = نقلیه سریع السیر

بار کشی کند = نقلیه بطئی السیر

بار نامهٔ کشتی = سندی که بواسطهٔ آن بار های فرستاده شده بتوسط کشتی معلوم میشود Connaissement

بازبین = کنترلر ـ رسیدگی کننده به بلیط های تماشا خانه ها ومانند آن ـ ممیز Contrôleur

بازپرس = (ب ا ز پُ ر سْ) مستنطق (د)

بازپرسی = استنطاق

بازتاب = انعکاس در اعصاب Réflexe

بازتابش = (ب ا ز ت ا ِب شْ) انعکاس در فیزیك Réflexion

بازجو = محقق
بازجوئی = تحقیق ـ تفتیش کتبی
بازداشت = توقیف (د)
بازداشتگاه = توقیف گاه (د)
بازداشته = توقیف شده (د)
بازدانگان = عریان البذور (گ) Gymnospermes
بازدم = زفیر (ب ا ز دَ م) Expiration
بازده = (ب ا ز دِ هْ) ضریب انتفاع Rendement
بازدید = ممیزی ـ رسیدگی بحساب ـ کنترل Contrôle
بازرس = (ب ا ز رَ س)مفتش Inspecteur
بازرسی = تفتیش
بازرگانی = تجارت
بازکرد = (ب ا ز کَ ر دْ) افتتاح حساب Ouverture des comptes
بازگرداندن = برگشت دادن اضافهٔ پرداختی از بابت سرمایه Ristourner
بازگشت = عمل برگرداندن Ristourne
بازگیری = مصادره ـ نگاه داری موقتی اموال بتوسط دولت برای مصلحت همگانی Réquisition
بازمان = مقدار ثابتی که برجای میماند (ف) Remanant
بازنشستگی = (ب ا زْ نِ شَ س تِ گ ی) تقاعد پس ازپایان خدمت اداری
بازنشسته = متقاعد ـ در خدمت اداری نه در جاهای دیگر
بازه = فاصلهٔ میان دوبال پرنده یا هوا پیما
باستان‌شناس = عالم بآثار عتیق Archéologue
باستان‌شناسی = عالم بآثار عتیق Archéologie
باشگاه = کلوب Club
باشه = (ب ا ِش ه) باشماق دربخش سقز وکردستان
باغ یك = قاضی آباد ـ ایستگاه شماره ۱٤ راه آهن جنوب
بافت = نسج (پ) Tissu

بافت برداری = امتحان نسج زنده (پ) Biopsie

بافت‌شناس = نسج شناس Histologiste

بافت شناسی = بافت شناسی Histologie

بالا = ارتفاع (ح) Hauteur

بالارو = آسانسور ـ برای بالا رفتن بآشکوبهای ساختمان Ascenseur

بالارو = صاعد Ascendant

بال‌دستان = Chéiroptères

بالینی = سریری (پ) Clinique

بام دژ = قلعه سحر ـ ایستگاه شمارهٔ ٤٨ راه آهن جنوب

بانك = بنگاه صرافی ومعاملات نقدی Banque

بانك‌دار = کسی‌که بکارهای بانکی میپردازد

بانگی = بانگلو ـ دربخش سقز کردستان

بایسته = لازم Nécéssaire

بایگان = ضباط ـ آرشی ویست Archiviste

بایگانی = ضباطی ـ ضبط ـ ارشیو

بجول = استخوان کعب

بچه زا = جانورانی‌که بچه میزایند Vivipare

بخش ـ ۱ = تقسیم درحساب Division

۲ = مجموعهٔ کشتی هائیکه بفرماندهی یکنفر است ـ اسکادر Escadre

۳ = هریك از قسمتهای کوچکتر شهرستان

٤ = هریك از قسمتهای شهر ـ ناحیه

بخش پذیر = قابل قسمت (ح)

بخش پذیری = قابلیت قسمت (ح)

بخش‌دار = اداره کنندهٔ بخش شهرستان

بخش کردن = تقسیم کردن در حساب

بخش‌ناپذیر = غیرقابل قسمت درحساب

بخشنامه = متحد المال = نامه ای که برای آگهی چند نفر فرستاده میشود Circulaire

بخشودگی = معافیت در موقع تقصیر یا جریمهٔ نقدی یا پرداخت حق و عوارض Exemption

بخشوده = معاف از پرداخت حق وعوارض

بخشی مقسوم (ح)

بخشیاب = مقسوم علیه (ح)

بدفتر بردن = ثبت خرید وفروش در دفترهای بازرگانی Passation

بدهکار = مدیون Débiteur

بدهی = دین ـ قسمتی از سرمایه که در برابر دارائی است Passif

برابر = ۱ـ مساوی درحساب Egal

۲ـ دو چیز هم ارزش (ب) Pair

برابری = تساوی ـ هم ارزی دوچیز Egalité

برات = حواله (ب) Traite

برات کش = محیل Tireur

برات گیر = محال علیه (ب) Tiré

برآورد = تعیین قیمت چیز ـ تقویم Evaluation

برآورد کردن = تقویم کردن چیز (ب) Evaluer

براه انداختن = بکار انداختن سرمایه درکار بازرگانی Mobiliser

برآیند = منتجه (ف) Résultante

برچسب = (بَ رْ چَ سْ بْ) اتیکت ـ نشانه ای که بچیزهای ساخته شده میچسبانند Etiquette

برچه = قسمتهای کوچك مادگی گل که میوه را میسازند (گ) Carpelle

برچیدگی = انحلال Dissolution

برخورد = تقاطع (ه) Rencontre

برخه = (بَ رْ خِ هْ) کسر (ح) Fraction

برخه دوری = کسرمتناوب Fr.périodique

برخه شمار = صورت کسر Numérateur

برخه نام = مخرج کسر (ح) Dénominateur

بُردار = (بُ رْ د ا ر) خط حامل درفیزیك ومکانیك Vecteur

برداشت = برداشتن قسمتی از چیزی یا سرمایه ای پیش از آنکه هنگام آن باشد(ب) Prélèvement

بررسی = مطالعه - اقتراح Révision

برز = (بُ رْ ز) ارتفاع نقطه از سطح (ه) Côte

برزن = (بَ رْ زَ نْ) محلات شهر

برش = (بُ رِ شْ)۱- مقطع Coupe

۲- قسمتی از یك سهم تجارتی (ب) Coupon

برشته = تشویه شده (ف) Grillé

برگ = ورق

برگ بالان = حشراتیکه بالهای آنها مانند برگ است Névroptères

برگ چه = برگ کوچك (گ) Foliole

برگردان- ۱ = کاغذ کربن

۲ = ویرمان یعنی برداشتن پولی ازحسابی وگذاشتن در حساب دیگر - انتقال بانکی Virement

برگزیدن = انتخاب کردن

برگشت = رجوع- مراجعه (د)

برگشت پذیر = چیزی که ممکن است برگشت کند Révocable

برگه = (بَ رْ گه)۱- برگ کوچکی که در پای ساقه گل است Bractée

۲- فیش یعنی پارچه کاغذ یا مانندآن که در آن نام چیز های مرتب کردنی را مینویسند Fiche

برگه دان = جای قرار دادن برگه ها Fichier

برنامه = (بَ رْ ن ا م ه) نوشته یادستورچاپ شده برای روش وآئین جشن یا انجمن یا بنگاه - پرگرام Programme

برون شامهٔ دل = غشاء القلب Péricarde

برون مرزی = (مصونیت) خارج المملکتی

برهیختن = استخراج مواد مختلف از زمین

بزرك سیاهرگ زبرین = ورید اجوف اعلی Veine cave supérieure

بزرك سیاهرگ زیرین = ورید اجوف اسفل Veine cave inférieure

بزه = (بَ زَ هْ) جرم (د)

بزه‌کار = مجرم (د)

بژ = (بِ ژْ) شبنمی که یخ بسته باشد Verglas

بسامد = (بَ س ا مَ دْ) حرکت رفت وآمد متوالی - فرکانس (ف) Fréquence

بساوائی = لامسه (پ) Toucher

بساویدن = بسودن - لمس کردن Toucher

بستانکار = داین Créditeur

بستگی = رابطه (ح) Relation

بستو = (بَ سْ تَ و)اندامی است بشکل کوزهٔ کوچك در رستنی‌های بی‌گل که قسمتهای نر و ماده در آن قرار میگیرند Conceptacle

بسته = کلی Colis

بس شماری = عمل ضرب (ح)

بس شمرده = مضروب (ح)

بس شمر = (بَ س شُ مَ رْ) مضروب فیه (ح)

بسنده = (بَ سَ نْ دِ هْ) کافی Suffisant

بسیج = آماده‌شدن برای کار - میلیزاسیون یعنی آماده ساختن نیروی نظامی و تمام ساز و برگ سفر وجنگ - تجهیزات Mobilisation

بسیجی = قابل تجهیزات Mobilisable

بلورشده = متبلور (ز) Cristallisé

بلورشناسی = Cristallographie

بلور لایه = احجار متبلور مطبق (ز) Cristallophyllien

بمباران = پرتاب نمردن بمب ازبالا بر روی زمین Bombardement

بن = (بُ نْ) قسمتی از چراغ برق که بسرپیچ وصل میشود Culot

بناور = (بُ ن ا وَ ر) امچه لی درشهرستان گرگان

بن بست = (بُ نْ بَ سْ تْ) کوچه هائیکه راه در رو ندارد

بن‌چك = (بُ نْ چَ كْ) اصل سند (د)

بند -۱ = (بَ نْ دَ)مفصل بطور کلی

۲ = مفصل انگشت

بند پائیان = جانورانی که پاهای آنها دارای مفصل است Arthropodes

بند چه = مفصل کوچك انگشت

بند شناسی = معرفت المفاصل (پ) Arthrologie

بندرگز = بندر جز

بندك = (بَ نْ دَ كْ) بند کوچك انگشت

بُنگاه = مؤسسه

بن‌لاد = (بُ نْ لا د) (ز) Assise

بنیادی = اصلی Fondamental

بوزك = (بَ وْ زَ كْ) Levure

بویائی = شامه (پ) Odorat

بویائی سنج = میزان الشم Olfactomètre

بها = قیمت ـ بابهاء که درعربی بمعنی روشنائی است اشتباه نشود Prix

بهداشت = حفظ الصحه Hygiène

بهداری = صحیه

بهر = (بَ هْ رْ) خارج قسمت (ح)

بهرام = طالب آباد ـ ایستگاه شماره ۳۲ راه آهن شمال

بهره = ربح(ح) Intérêt

بهره کاری = مرابحه(ح)

بهشهر = اشرف ـ ایستگاه شماره ٦ راه‌آهن شمال

بهل = (بِ هِ لْ) پس از رسیدگی بحساب اگر دو نفر طلب یا وامی نداشته باشند بهل میشوند یعنی حساب آنها مفروق میگردد (ب)

بهنجار = (بِ هَ نْ جَ ا ر) بطریق و روش معین Normal

بیابان = صحرائی که در آن هیچ نروید Désert

بی آزار = بی ضرر Inoffensif

بی برگشت = غیرقابل فسخ (ب) Crédit irrévocable

بی پایه = گل یا برگی که دم ندارد(گ) Sessile

بی‌دررو = در اصطلاح فیزیکی گرمائی است که در دستگاهی بکار رفته و از آن هیچ کم و کاست نمیشود(ف) Adiabatique

بی‌درمان = غیرقابل علاج(پ) Incurable

بی‌دم = (ب ی دُ مْ) (ج) Anoure

بیرونی = خارجی Extérieur

بی‌سران = عدیم الرأس(ج) Acéphales

بیشینه = بیشترین مقدار ممکن ـ ماکزیموم Maximum

بیگانه خوار = (پ) Phagocyte

بیگانه خواری = (پ) Phagocytose

بی‌گلبرگان = بجای بی‌جام وعدیم الطاس پذیرفته شده است (گ) Apétales

بی‌لپه = بجای عدیم‌الفلقه پذیرفته شده است (گ) Acotylédone

بیمارستان شهر = مریضخانهٔ بلدی (پ)

بیماری = مرض (پ) Maladie

بیماری‌زا = ممرض (پ) Pathogène

بیماری های بومی = امراض محلی Maladies endémiques

بیرونی = امراض خارجی Maladies externes

پراکنده = امراض انفرادی Maladies sporadiques

پی = امراض عصبی Maladies nerveuses

جهانگیر = امراض وبائی Maladies pandémiques

درونی = امراض درونی Maladies internes

روان = امراض روحی Psychiâtrie

زنانه = امراض نسوان Gynécologie

کودکان = امراض اطفال Maladies des enfants

گرمسیر = امراض مناطق‌حاره Maladies des pays chauds

گوش‌گلو و بینی = امراض گوش و حلق و بینی
Oto - rhino - laryngologie

مغز = امراض دماغی Maladies cérébrales

بیماری های میزه راه = امراض مجاری بول Maladies des voies urinaires

» **واگیر** = امراض ساریه Maladies contagieuses

» **همه‌گیر** = امراض وبائی Maladies épidémiques

بیمه = (بانك) عملی است که اشخاصی با پرداخت پولی مسئولیت کالا یا سرمایه یاجان خود را بعهده دیگری گذارند و بیمه کننده در هنگام زیان باید مقدار زیان را بپردازد

بی‌مهرگان = (ب ی مُ ه رِ گ ا ن) غیر ذوفقار (ج) Invertébrés

بینائی = باصره Vue

بی‌نام = شرکتی است که بنام هیچیك ازشرکاء نامیده نمی‌شود و تنها بنام تجارت‌آنها خوانده میشود مثال : شرکت بی‌نام پنبه ـ شرکت بی‌نام قند Anonyme

پ

پائین‌رو = نازل (پ) Descendant

پابرسران = (پابَ رْسَ ران) راسی‌رجلی - گروهی ازجانوران (ج) Céphalopodes

پادار = ایاغ چی یکی از بخشهای سقز کردستان

پادگان = ساخلو - گروهی از سربازان که برای محافظت محلی در آنجا متوقف‌میشوند

پادگانه = صفه- فضای صاف و بلند در دامنهٔ کوه Terrasse

پارسا = ابوالمؤمن یکی از بخشهای سقز وکردستان

پارسنگ = (پارسَ نْ گْ) سنگی که برای ترازمندی درترازو نهند (ف) Tare

پاره = قسمت (ه)

پارینه سنگی = عصر حجر قدیم (ز) Paléolithique

پازهر = پاد زهر - ضد سم (پ) Antitoxine

پاس = نگاهبانی-موعد قراولی

پاسبان = آژان پلیس Agent de police

پاس بخش = عوض کنندهٔ قراول

پاسداران = هیئت‌قراولی

پاسگاه = جایگاه پاس - پست بمعنی قراولی

پاسیار = سرهنگ شهربانی

پاشام‌مغز = اغشیه دماغی (پ) Méninges

پاشنه = عقب (پ) Talon

پاك = (پ) Aseptique

پاکی = (پ) Asepsie

پالایش = تصفیه (پ) Filtration

پالایه = صافی (پ) Filtre

بالگانه = بالکن- پیش آمدگی ساختمان Balcon

پالودن = تصفیه کردن Filtrer

پایا = تغییر نکننده - ثابت Permanent

پایابی = صفت مکانی که چندان گود نباشد (ز) Nérithique

پایك = پایهٔ کوچك در برجستگی های مغز (پ) Pédoncule

پایاپای = تهاتر - گذاشتن طلبها بجای وام های دیگری Compensation

پایان‌نامه = رسالهٔ دکتری - تز Thèse

پایان ـ انجام = ختم وخاتمه (د)

پایان = آخر

پایه‌زد = حق‌القدم

پایندان = کفیل بمعنی ضامن (د)

پایور = صاحبمنصب شهربانی وکشوری

پایهـ ۱ = مبنا (ح)

۲ = مقام و اشل و رتبه درادارات

پت = (پَ تْ) کرکهای ریز درهم تافته (ط) Papille

پتك = (پَ تَ كْ) کرکهای بسیار ریز درهم تافته (ط) Papule

پَخش = توزیع- پراکنده کردن مواد بنقاط مختلف Distribution

پَدیداری = قابلیت رؤیت (ف) Visibilité

پَذیرا = کسیکه پرداخت سندی را قبول میکند (ب) Accepteur

پَذیرش ـ۱ = موافقت دولتی برای شناختن نماینده سیاسی دولت دیگر نزد خود- آگرمان Agrément

۲ = قبولی در بانك یعنی پذیرفتن پرداخت سندی Acceptation

پَذیرفتن = قبول‌کردن - قبولی نوشتن

پَذیرفتنی = قابل قبول Acceptable

پَذیره نویسی = نوشتن و امضاء کردن نوشته ای برای تعهد انجام کاری- هنگام تشکیل شرکتها از کسانی‌که میخواهند شریك شوند دعوت میشود و هریك از آنها بوسیلهٔ پذیره نویسی قسمتی از سهام شرکت را قبول میکنند. Souscription

پراکنش = تفرق یعنی پراکنده شدن دراصطلاح فیزیك Dispersion

پُربسامد = حركتی كه دارای رفت و آمد متواتر بسيار سريع باشد (ف) Haute fréquence

پرتوبينی = راديوسكپی Radioscopie

پرتوشناس = راديولژيست Radiologiste

پرتوشناسی = راديولوژی Radiologie

پرتونگاری = راديوگرافی Radiographie

پرتوه = (پَ رْ تُ وِ هْ) خطهای باريك كه از تابيدن نور پيدا ميشود Raie

پَرچم = اتامين (گ) Etamine

پرداخت = تأديه و پرداختن پول Payment

پرداختن = دادن پول Liquider

پرداختنی = قابل تأديه Payable

پرده = غشاء (ط) Voile

پَردگی = حالتی از حشرات كه در پرده ای پوشيده اند Nymphe

پرده بالان = حشراتيكه بالهای آنها مانند پرده نازكی است Hyménoptères

پُرز = خمل ـ يعنی برجستگی (پ) Villosité

پَرستارخانه = مكانی كه در آموزشگاهها و سرباز خانه ها برای پرستاری بيماران است Infirmerie

پُرسشنما = سئوال‌نامه (ب) Questionnaire

پرندك = (پَ رَ نْ دَ كْ) رحيم آباد ايستگاه شماره ٦ راه آهن جنوب

پَروانچه = گواهی‌نامه دبستان ودبيرستان Certificat d études

پروانه = اجازه ـ جواز ـ ليسانس

پرورش = تربيت

پرورشگاه يتيمان = دارالايتام

پَروز = Lignée

پرونده = سندها و نوشته های مربوط يك كار ـ دوسيه Dossier

پرهيز = احتماء

پُرياخته = موجوداتيكه چند ياخته دارند Pluricellulaire

پُژوهش - ۱ = بررسیها وجستجو های علمی
۲ = تجسس و استیناف

پژوهش خواسته = مستأنف عنه

پژوهش خوانده = مستأنف علیه (د)

پِژوهش خواه = مستأنف

پِزشک = طبیب

پِزشک خانه = مطب - جای پذیرائی پزشکان درخارج بیمارستان Clinique

پِزشکی = طب -طبابت Médecine

پزشکی آزمایشی = طب تجربی

پسادست = (پَ س ا دَ سْ تْ) معامله ای که قیمت آن بعد پرداخته میشود - نسیه

پس انداز = پول صرفه جوئی در هزینه Epargne

پس رو = قهقرائی Rétrograde

پسنگك = (پَ سَ نْ گَ كْ) برفهائی که مانند دانهٔ ریزه تگرگ است Grésil

پشت = ظهر Verso - Dos

پشت نویس = ظهر نویسی شده

پشت نویسی = عمل ظهر نویسی

پشتوانه = سپردهٔ بانکی برای تعیین اعتبار Couverture

پَشیز = پول سیاه مسی و نیکلی و مانند آن Billon

پگاه = (پَ گ ا هْ) شفق - روشنائی اول صبح Aurore

پل دشت = قریه عرب در خاور ماکو

پلشت = (پِ لِ ش تْ) عفونی Septique

پلشت بر = (پِ لِ ش تْ بَ رْ) ضد عفونی Antiseptique

پلشت بری = ضد عفونی کردن Antisepsie

پلشتی = مربوط بمواد عفونی Septicité

پُل مغز = برجستگی جلومغز کوچك Protubérance

پَلمه = (پَ لْ مِ هْ) سنگ لوح (ز) Ardoise

پلمه سنگ = احجار متورق Schiste

پلنگ‌دژ — عرب لنگ در سقز کردستان

پلیدی = Selle-Fèces

پناده = قان یخمز در گرگان

پنج پیکر = بشیوسقه درگرگان

پنجه داران = جانورانی‌که دارای پنجه اند Onguiculés

پنجه گرگیان = رجل الذئب Lycopodes

پنیرکیان = رستنیهائی از جنس‌پنیرک Malvacées

پوستك = (پ و سْ تَ کْ) ورقهٔ نازك سخت روی برك Cuticule

پوست کن = سلاّخ

پوسته = قشر Ecorce

پوش = قسمتی از گل که برای حفظ قسمتهای دیگر است (گ) Enveloppe

پوشاندن = تعیین کردن پشتوانه در بانگ Couvrir

پوشه = شمیز — لفافهٔ کاغذی که نوشته های اداری را در آن میگذارند Chemise

پوشینه = کپسول (پ) Capsule

پهلو = ضلع(ه) Côte

پهلوئی = جانبی Latéral

پهنا = عرض Largeur

پهنك = (پَ هْ نَ کْ) قسمت پهن برگ Limbe

پهنه = وسعت Aire

پیاپی = متوالی Successif

پیاز تیره مغز = بصل النخاع Bulbe rachidien

پیاله = کاسهٔ کوچکی‌که در پای بعضی از میوه هاست .Cupule

پیاله داران = تیره ای از رستنیها که میوه های‌آنها دارای پیاله است Cupulifères

پیام = ایستگاه یام در راه آهن آذربایجان

پی = عصب (پ) Nerf

پی بر = اسبهائی‌که جایزه دوم وسوم وچهارم‌را میبرند ـ پلاسه Placé

پیچك = بوبین‌ـ کویل‌ـ استوانه ئی‌که بدورآن سیم یا نخ پیچیده شده Bobine

پیچش دوم = سیم پیچی دوم درپیچکهای برق Enroulement secondaire

پیچش نخست = سیم پیچی نخستین در پیچکهای برق Enroulement primaire

پیچه = خطی که مانند پیچیدن مار بدور استوانه است Hélice

پیخال = براز - مدفوع Matière fécale

پیخا لِه = مدفوع شکل Fécaloide

پیدازا = بارزالتناسل (گ) Phanérogames

پیراهون = محیط Périmètre

پیش آگهی = آگهی مختصری که پیش از موعد پرداخت سند برای بدهکار فرستاده میشود Préavis

پیش آمد = حادثه Evènement

پیشاهنگی= درهشتاد وهفتمین جلسهٔ عمومی فرهنگستان برابرهای ذیل برای اصطلاحات پیش‌آهنگی که همه بزبان انگلیسی بود پذیرفته شد .

رسد پیشاهنگی = Scout troop

سررسد = Scout master

رسدیار = Assistant scout master

جوخه = Patrol

سرجوخه = Patrol leader

جوخه‌یار = Assistant patrol leader

کارپرداز = Quarter master

نویسنده = Scribe

شیپورزن = Bugler

سر پرستان رسد = Troop commitee

پایوران پیشاهنگی = Troop officers

پیوستگان = Scouters

رئیس پیشاهنگی = Ghef scout executive

معاون پیشاهنگی = Assistant scout executive

نشانهٔ هنر = Merit badge

سرپیشاهنگ = Provincial scout executive-district commissioner

سرپیشاهنگی = Local headquarter

انجمن پیشاهنگی = Local council

شورای رسد = Troop council

نوآموز = Tender foot

دیوان پاداش = Court of honeur

رهبر پیشاهنگی = scout commissioner

رهبریار پیشاهنگی = Assistant scout commissioner

انجمن پیشاهنگی ایران = National council

پیش بر = بجای (گانیان) یعنی اسبی‌که جایزه نخستین را میبرد و برنده نخستین است (اسب دوانی) Cagnant

پیش‌برگ = پوسته ای‌که پیش از پیدایش برگ ظاهر میشود (گ) Préfeuille

پیش‌بها = چیزیکه پیش از دریافت کالا بفروشنده دهند (بیعانه) Arrhes

پیشاب = بول Urine

پیشاب راه = مجرای بول (پ) Urèthre

پیش‌بینی = (پ) Pronostic

پیش پاس = معالجه قبلی(پ) Préventif

پیش پرداخت = بجای (مساعده) پذیرفته شده است واژهٔ خارجی آن Avance است.

پیش‌گیری = تقدم بحفظ ـ صیانت Prophylaxie

پیش‌نویس = این کلمه بجای مینوت پذیرفته شده و آن نامه موقتی است که پیشنهاد مضمون نامه را در آن نوشته پس از تصویب وزیر یا رئیس اداره آن را پاك نویس‌کرده بامضا میرسانند و میفرستند.

پیشنهاد = عمل یکنفر تاجر یا هنر پیشه یا فروشنده یا خریدار که انجام‌کاری را با شرایط معین آگاهی میدهد (عرضه) Offre

پیشوا = نام ایستگاه شماره ۳۰ راه آهن شمال است ونام پیش آن ایستگاه (امامزاده جعفر) بود

پیشه = کسب و حرفه

پیشه وران = پیشه بمعنی شغل وکار و عمل وکسب و حرفه است و پیشه‌ور بجای : کسبه و اصناف پذیرفته شده است .

پیشین = ثنایا

پیشینه = بجای گذشته‌کار اداری که پیشتر (سابقه) گفته میشد برگزیده شده (رجوع شود به دیرینگی)

پیك = کسی است که مأمور رساندن بارها و نامه‌های پستی از جائی بجای دیگر است چاپار

پیکر = رقم در اصطلاح حساب مانند پیکر ٥ و پیکر ٦ در عدد ٥٦ (ح) Chiffre

پی گرد = (از پی‌گردیدن) کسیکه درپی‌چیزی میگردد بجای Exploration اختیارشده

پیمان = عهدنامه ایکه میان دو یاچند تن و دو یا چند دولت بسته میشود فرهنگستان این کلمه را بجای Pacte برگزیده است

پیمان‌نامه = تعهد نامه

پی نوشت = نوشتن درپی‌چیزی‌است بجای لفظ Apostille اختیار شده وآن‌دستوری است‌که رئیس های اداره ها در پائین نامه ها نویسند

پینه = برجستگی سخت پوستی Callosité

پیوسته = متصل Continu

پیوند = علاوه برمعانی دیگر نام رشته هائی است‌که ماهیچه ها را بیکدیگر وصل میکند و در فرانسه آن را Ligament میگویند

پیوندنامه = مقاوله نامه

پیوسته‌گلبرگان = پیوسته جام ومتصل‌الطاس Gamopétales و آنها گیاهانی‌هستند که گلبرگ های آنها بهم پیوسته است مانند نرگس (گ)

ت

تابش = تشعشع (ف) Rayonnement

تابشی = تشعشعی (ف) Rayonnement

تاخت = هجوم Invasion

تاختگاه = خطی که در اسب دوانی اسبهای دونده در روی آن میدوند Piste

تارآوا = طناب صوتی (پ) Corde vocale

تارك = (ت ا رَ ك) رائس Sommet

تاژك = رشتهٔ دراز و باریك (ط) Flagelle

تاقدیس = چین خوردگی های زمین که بشکل طاق است (ز) Anticlinal

تاکستان = سیادهن در سرراه قزوین وهمدان

تالاب = جائیکه در آن آب شیرین می ایستد (ز) Etang

تاله = طالح ـ ایستگاه شماره ۱۵ راه آهن شمال

تاوان = رجوع شود به فوتبال

تاوان‌خواه = مدعی خصوصی (د)

تاوانگاه = رجوع شود بفوتبال

تب‌دانه ای = حمیات بثوری Fièvres éruptives

تپه سفید = تپه سیف ـ ایستگاه شمارهٔ ۲ راه‌آهن جنوب

تخشائی‌ارتش = (تُ خْ ش ا ء یْ) صناعت ارتش

تخم (ط) Oeuf

تخمدان = جای تخم (ط پ) Ovaire

تخمك = (ط) Ovule

تخمگذار = جانورانیکه تخم میگذارند (ج) Ovipare

تخمه = یاختهٔ ماده در موجودات زنده (ط) Oosphère

تراز = اختلاف دارائی و بدهی در حساب بالانس (ب) Balance
ترازکردن = قراردادن تراز در آخرحساب Balancer
ترازمند = متعادل Equilibré
ترازنامه = بیلان اختلاف دارائی وبدهی Bilan
ترازی = افقی (ف) Horizontal
تراك = شکاف کوه و زمین (ف) Fissure
ترانزیت = (تَ ر ا ن ز ی ت) تجارت انتقالی Transit
تعرفه = صورت ارزش کالا یا مالیاتیکه بآن تعلق میگیرد Tarif
تك آغاز = در اسب دوانی محلی است که از آنجا اسبها دویدن را شروع میکنند Start
تکاب = تیکان تپه در آذربایجان
تك انجام = جائی استکه اسبها در اسب دوانی بآن میرسند Arrivé
تك لپه = رستنیهای یك لپه ای مانند گندم ـ ذوفلقه Monocotylédones
تکمه = برجستگیهای زیرزمینی بعضی ازرستنیها مانند سیب زمینی(گ) Tubercule
تك یاخته = جانورانیکه یك سلول دارند Monocelluaires
تلخه رود = آجی چای- رودیست که ازشمال تبریز میگذرد و بدریاچه رضائیه میریزد
تمبر = کاغذی کوچك با نشانه وارزش معینی که در ادارهٔ پست و مانند آن بکارمیرود Timbre
تله‌زنگ = تله زنج ایستگاهٔ شمارهٔ ٦ راه آهن جنوب
تن پیمائی = اندازه گرفتن قسمتهای بدن انسان ـ آنتروپمتری Anthropomètrie
تنخواه‌گردان = اعتبار متحرك Fond de roulement
تند باد = بادیکه با رعد و برق شدید همراه باشد Tempête
تندر = (تُ نْ دَ رْ) رعد Tonnerre
تنده = سراشیبی بسیار تندکوه Escarpement
تنده = جوانه و نطفه (ط) Germe
تندی = بجای سرعت پذیرفته شده است(ف) Vitesse
تندیدن = جوانه زدن Germer

تنندوئی = عنکبوتیه ـ یکی از غشاء های مغز Arachnoïde

تنه ـ ۱ = بدن Trone

۲ = فوزلاژ یعنی قسمتی از هواپیما که مانند دوك بسیاربزرگی است Fuselage

تماشاخانه = تاتر Théâtre

توان = قوه در اصطلاح حساب Puissance

توان دوم = مجذور در اصطلاح حساب ـ ۹ توان دوم ۳ است

توان سوم = مکعب (ح) ۸ توان سوم ۲ است (دراصطلاح هندسه بکار نمیرود)

تو پدار = کشتی کوچکی که دارای چند توپ و در رود های بزرگ یا کنار دریا کار میکند

توده شناس = فلکلور ـ علم بآداب و رسوم تودهٔ مردم و مجموع افسانه ها و تصنیف های عوامانه Folklore

توفان = طوفان ـ باران و باد و رعد و برق شدید Typhon

توفان زاد = زمینها و خاکهائیکه بواسطهٔ طوفان پدید میآید Diluvien

توف بار = باران و باد شدید Orage

تهران = طهران

تهی = خالی (بمعنی وصفی) (ف) Vide

ته نشست = رسوب (ز) Sédiment

ته نشسته = رسوبی (ز) Sédimentaire

تیر = ۱ـ فلش در هوا پیمائی Flèche

۲ـ سهم در هندسه Flèche

تیره = طایفه ـ خانواده ـ درگیاه شناسی وجانورشناسی (گ) Famille

تیرهٔ پشت = ستون فقرات Colonne vertébrale

تیکان = تکانلو ـ یکی از بخشهای سقز کردستان

تیمارستان = دارالمجانین ـ برای پرستاری و درمان دیوانگان

تیمارگاه = قسمتی از شهرداری که بیماران فقیر را در آن درمان نموده و برایگان دارو میدهند ـ پست امدادی

تیمچه = کوچه و دالان سر پوشیده که در کنار آن دکان ساخته شده ـ پاساژ Passage

ج

جاشو = عملهٔ کشتی

جاغر = چاغراو - یکی از بخشهای سقز کردستان

جام = همهٔ برگهای رنگین گل (گ) Corolle

جامه گاه = جای نگاهداشتن رخت وجامه Garde-robe

جانشین = قائم مقام (د)

جانوران آبزی = حیوانات بحری وآبی (ج) Animaux marins

جانوران خاکزی = حیوانات زمینی (ج) Animaux terrestres

جدا گلبرگان = منفصل الطاس- رستنی هائیکه گلبرگهای آنها از یکدیگر جدا است Dialypétales (گ)

جر = (ج ر) تراکهای زمین (ز) Crevasse

جزوه دان = کارتن - مقوائی که پوشه های بایگانی را در آن میگذارند Carton

جگر = کبد (پ) Foie

جلبك = (جُ لْ بَ ك) رستنی هائیکه مانند رشته های سبز درآب میرویند (گ) Algue

جناغ سینه = نام فارسی استخوانی است که در جلو سینه واقع شده و بعربی آ ن را (عظم قص) میگویند (پ) Sternum

جنبش = حرکت در اصطلاح علمی Mouvement

جنبش درنگی = بجای حرکت مطبئه (ف) Mouvement retardé

جنبش شتابی = بجای حرکت مسرعه (ف) Novvement accéléré

جنبش شناسی = بجای علم الحرکات (ف) Cinématique

جنبش یکسان = بجای حرکت متشابه (ف) Mouvement uniforme

جنس = در اصطلاح علمی Genre

جفت = بجای زوج Couple پذیرفته شده

جنگ = نزاع بااسلحه مابین دوملت یا دوکشورکه بزبان فرانسه Guerre گفته میشود

جنین = Foetus (پ)

جور = بجای Variété پذیرفته شده است (گ)

جوش = غلیان (ف) Ebullition

جویدن = مضغ کردن (پ) Mâcher

جهانگرد = نام فارسی (سیاح) است

جهانگردی = سیاحت

جهش = (جَ هِ شْ) فوران Jaillissement



چاپ = طبع ـ عملیکه بواسطهٔ آن میتوان نوشته ای را زیاد کرد

چاپخانه = مطبعه Imprimerie

چاربر = (بَ رْ) ذواربعهٔ اضلاع Quadrilatère

چارگوشه = ذواربعهٔ زوایا Quadrangle

چاریك = ربع Quart

چاریکی = تقسیمات چهارتائی Quartile

چتر = (گ) Ombelle

چترك = (گ) Ombellule

چتریان = گروهی‌از رستنی‌ها که گلهای‌آنها بشکل چتراست (گ) Ombellifères

چرخباد = باد های بسیار شدیدی‌که بدور خود میچرخند ـ سیکلون Cyclone

چرخه = دوران در اصطلاح هندسه Rotation

چرك = ریم (پ) Pus

چشائی = ذائقه Goût

چشم پزشك = پزشکی که درد های چشم را درمان میکند (کحال)
Ophtalmologue

چك = سندی است که برات‌کش بدیگری میدهد تا پولی را از شخص سوم یا بانکی دریافت دارد و ممکنست شخص دوم آن سند را بدیگری واگذار کند

چك بسته = چکی است که بر روی آن دو خط کشیده اند و فقط بانك دیگری میتواند آن چك را دریافت کند و باشخاص متفرقه پرداخته نمیشود .
Chèque barré

چگال = جسمی‌که ذرات‌آن بسیار بهم نزدیك ست (کثیف) (ف) Dense

چلیپائیان = رستنی هائیکه گلهای‌آنها چهارگلبرگ دارد (گ) Crucifères

چنبر = ترقوه (پ) Clavicule

چندی = کمیت Quantité

چنگ = دستگاهی که در موقع حرکت اتومبیل با هوا پیما حرکت را بچرخها انتقال میدهد Clutch

چنگار = سرطان (پ) Cancer

چنگاری = سرطانی (پ) Cancéreux

چوب رُست = رستنی هائیکه برروی چوب میرویند Lignicole

چوبی = ساخته شده از جنس چوب Ligneux

چونی = کیفیت (ح) Qualité

چین = بجای Pli پذیرفته شده است (ز)

چین افکنده = (ز) Pli déjeté

چین بادبزنی = (ز) Pli en éventail

چین برگشته = (ز) Pli renversé

چین پسین = چین خوردگی دوم حلق (پ) Pilier postérieur

چین پیشین = یکی از چین خوردگیهای بیخ حلق که به آخر زبان وصل میشود (پ) Pilier antérieur

چین خوابیده = (ز) Pli couché

چین خوردگی = Plissement

چین راست = Pli droit

چین گسیخته = Pli faille

چین واریخته = Pli déversé

چینه = طبقه زمین (ز) Strate

چینه شناسی = طبقات الارض Stratigraphie

ح

حسابدار = کسیکه حسابها را منظم نگاه میدارد ـ رئیس حسابداری Comptable

حسابداری ـ ۱ = عمل منظم نگاهداشتن حسابها Comptabilité

۲ = اداره ایست که بحسابها رسیدگی میکند

حواله کرد = پول یا چیزیکه پرداخت آن بدیگری واگذار میشود A l'ordre

خ

خاجدیس = بشکل خاج وصلیب Cruciforme
خارا = سنگ گرانیت صوان (ز) Granit
خارانما = مانند خارا (ز) Granitoïde
خارائی = ازجنس گرانیت Granitique
خار پوستان = جانوران دریائیکه بدن آنها از خار های کوچك پوشیده شده Echinodermes
خارداران = جانوران پستانداریکه روی بدنشان خارهای زیاد است Echinides
خاره = بجای صخره پذیرفته شده است (ز) Roches
خاستگاه = مبدأ Origine
خامه = رشته های باریکی‌که در بالای تخمدان گیاه است Style
خانه های‌شش = حبابچه های ریوی Alvéoles pulmonaires
خاور = مشرق Orient
خبرگزاری = اداره ایست که خبر ها را بدست آورده و منتشر مینماید Agence
خدایار = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) که بجای الهیار برگزیده شده
خدمتگزار = بجای کلمه (مستخدم) پذیرفته شده است ـ مستخدمین مملکتی را باید خدمتگزاران کشوری گفت
خدو = بزاق ـ آب دهان Salive
خرجین = میوه خشکی‌که دوکیسه دارد مانند میوهٔ کلم (گ) Silique
خرجینك = خرجین کوچك Silicule
خرداستخوان پا = رسغ Tarse
خردنگاری = میکروگرافی (پ) Micrographie
خرده دست = استخوانهای کوچك دست Carpe

خرده باج = عوارض متفرقه

خرمشهر = محمره

خرید ـ خریداری ـ خریدن = شری و ابتیاع (د)

خریدار = مشتری

خرید وفروش = بیع و مبایعه

خرم کوشك = خزعلیه در خوزستان

خزانه = اداره ای که درآمد های کشور در آن جمع میشود Trésorerie

خزانه دار = رئیس خزانه Trésorier

خَزه = رستنی هائیکه در جاهای نمناك میروید Mousse

خُستو = (خُ سْ ت و) مقر (اقرار کننده) (د)

خسته خانه = جائیکه ناتوانان را در آن نگاهداری میکنند Hospice

خُسرو آباد = خزعل آباد در خوزستان

خُشك نای = حنجره Larynx

خشنودی = رضایت

خُفت = (خُ فْ تْ) فاصله عرضی نقطه ای از محور مختصات ـ آبسیس Abscisse

خَم = منحنی Courbe

خم آورتا = ام الشرائین Crosse de l'aorte

خم سینی = یکی از خمیدگی های روده که بشکل دندانهٔ (س) است (پ)

Ansé sygmoïde

خَمیدگی = انحنا (ه) Courbure

خواربار = ارزاق

خواسته = این واژه بجای کلمهٔ مدعابه اختیار شده است (د)

خوانده = مدعی علیه (د)

خواهان = مدعی (د)

خودخوار = Autophage

خودکار = دستگاه و آلتی‌که بخودی خود کار کند (ف) Automatique

خورد = (اسم مصدر از خوردن) در فارسی عمل تغذی را گویند و این کلمه بجای Nutrition فرانسه اختیار شده است

خوشه = (گ) Grappe

خون چکان = جراحاتیکه آلوده بخون باشد (پ) Sanguinolent

خون روی = نزف الدم (پ) Hémorrhagie-Saignement

خون گیر = فصاد (پ) Saigneur

خون گیری = عمل فصد (پ) Saignée

خونین = دموی (پ) Sanglant

خیز = بلندی طاق درساختمان (ه) (پ) Flèche

د

دادخواست = عرضحال (د)

دادرس = قاضی (د)

دادرسی = محاکمه (د)

دادستان = مدعی العموم (د)

دادسرا = پارکه (د)

دادگاه = محکمه (د)

دادگاه استان = محکمهٔ استیناف (د)

دادگاه بخش = محکمهٔ صلح (د)

دادگاه شهرستان = محکمهٔ بدایت (د)

دادگستری = عدلیه (د)

دادنامه = ورقهٔ حکمیه (د)

داده = پول یاسندی که ببانکی داده میشود تابحساب پرداختی برند این کلمه بجای Remise اختیار شده است

دادیار = وکیل عمومی (د)

دارائی ـ ۱ = مالیه Finance

۲ = آکتیف درحساب سرمایه Actif

دارو = دوا Médicament

داروخانه = دواخانه Pharmacie

داروساز = دواساز Pharmacien

داروشناس = ادویه شناس Pharmacologiste

داروشناسی = ادویه شناسی Pharmacologie

داروفروش = دوا فروش Apothicaire

دازه = داز ـ یکی از آبادیهای گرگان

داس‌مغز = چین خوردگی بزرگ سخت شامه که مانند داس و از طرفی بطرف دیگر کشیده شده است (پ) Faux du cerveau

دام پزشك = کسیکه چهارپایان بیمار اهلی را درمان میکند ـ بیطار

دانش‌جو = شاگردیکه در آموزشگاههای عالی تحصیل میکند و آن نظیر (طلبه) عربی و (اتودیان) فرانسه است Etudiant

دانشنامه = گواهی نامه دانشکده ها Diplôme

داور = حکم (د)

داوری = حکمیت (د)

دبیر = کارمند سفارتخانه که مانند وزیر مختار و سفیر کبیر دارای مصونیت سیاسی‌است و در غیاب آنها میتواند کاردار (شارژدافر) بشود و بیشتر نایب سفارت گفته میشد

دبیرخانه = دبیر بمعنی نویسنده و دبیرخانه دفتری است که دبیران و نویسندگان‌اداری در آن بکار های نوشتنی میپردازند سابقاً آنرا دارالانشاء یا سکرتاریا Secrétariat میگفتند .

دج = (دِ جْ) جامد Solide (ف)

دچاری = ابتلاء Affection (پ)

دِرازا = طول (ه) Longueur

درآمد ـ ۱ = عایدات Revenus

۲ = ورود و دخول (د)

دربند = کوچه های پهن و کوتاه

درخش = (دِ رَ خْ شْ) برق آسمانی Éclair

درخشان = براق ـ ساطع Brillant

درخواست = نوشته ایکه در آن چیزی خواسته یا پیشنهاد میشود

درست = صحیح ـ عددیکه خرده ندارد (ح) Entier

درستی = صحت (د)

درشت خوار = جانورانیکه غذا های درشت میخورند (پ) Macrophage

درشت نی = قصبهٔ کبری (پ) Tibia

درصد = نرخ سودی که بهر صد ریال سرمایه بسته میشود Pourcent

درمان = طریق علاج Remède

درمان پذیر = قابل علاج Curable

درماندگی = توقف در تجارت ـ حال تاجری که نمیتواند وام خود را بپردازد Faillite

درمان شناس = متخصص در اصول تداوی (پ) Thérapeute

درمان شناسی = اصول تداوی (پ) Thérapeutique

درمانگاه = کلینیك بمعنی مطب در بیمارستان Clinique ـ قسمتی از بیمارستان که دارای تخت خواب است و یك سرپزشك آنرا اداره میکند (پ)

درودگر = کسیکه اسباب وآلاتی از چوب میسازد وبعربی (نجار) گویند

درون شامه دل = (دَ ر و نْ ش ا مِ هْ دِ لْ) غشاء درونی قلب (پ) Endocarde

درونی = داخلی Intérieur

دریائیان = بحریان

دریابان = (رجوع به نیروی دریائی شود)

دریادار = » » » »

دریاسالار = » » » »

دریافت = وصول و Réception ـ مثال : از دریافت نامهٔ شما خورسند شدم ـ دریافت پول برات را بشما آگهی میدهم

دریافتی = آنچه تاجر از دیگران می گیرد و بحساب خود میبرد Recette ـ مثال : دریافتی امروز ما پانصد ریال است

دریائی = بحری Maritime

دریانورد = بحرپیما Marin

دریچه دولختی = یکی از دریچه های دل (پ) Valvule mitrale

دریچهٔ سه لختی = یکی ازدریچه های دل(پ) Valvule tricuspide

دریچهٔ سینی = یکی از دریچه های دل Valvule sigmoïde

دریچهٔ نای = دریچه مکبی (پ) Epiglotte

دژپیه = (دُ ژْ پ ِی هْ) غده Ganglion

دستگاه = جهاز Appareil

دستگاه جنبش = جهاز محرکه Appareil locomoteur

دستگاه رو ِیش = جهاز نامیه Appareil végétatif

دستگیر کردن = توقیف شخص Arrestation

دستگیری = تعاون بلدی

دستمزد = حق الزحمه

دستورز = کسیکه کار های دستی میکند

دست ورزی = پیشه نمودن کارهائی که با دست انجام داده میشود .

دستور = جواز در اصطلاح پزشکی Prescription

دستورخوراك = رژیم غذائی Régime alimentaire

دستور خوراك بیمار = رژیم مرضی Régime de malade

دسته = سکسبون یعنی دو کشتی جنگی که بفرماندهی یکنفر است ـ تیم در فوتبال

دستیار = یاری کننده ـ معاون فنی

دشت میشان = بنی طرف در خوزستان

دشت مینو = حاجی لر در گرگان

دغل ـ ۱ = عمل تغییر دادن متاعی برای گمراه کردن خریدار Falsification

۲ = کسی که چیزی را برای گمراهی خریدار تغییر میدهد

۳ = متقلب (د)

دغلی = تقلب

دفتر ـ ۱ = کتاب و مجموع ورقهائی که دبیران مینویسند

۲ = جائیکه دبیران درآنجا بکارهای دفترنویسی میپردازندکامه خارجیآن کابینه و بورو است مثال : دفتر وزارتی ـ دفتر پست

دفترچه = دفتر کوچك Carnet

دفتر دار = کسی که دفتر های حساب را بدستور حسابداری مینویسد Teneur des livres

دفترداری = عمل نگاهداشتن ونوشتن دفترهای حساب بموجب دستور های‌حسابداری

دفتررسید = نامه هائی‌که از اداره ها باید برای اشخاص فرستاده شود در دفتری ثبت شده و هنگام تحویل آن نامه ها امضائی از گیرنده یا کت گرفته میشود این دفتر را پیشتر دفتر ارسال مراسلات مینامیدند و اکنون دفتر رسید نامیده میشود .

دفترنماینده = دفتریست‌که در اداره ها خلاصه نامه های رسیده و فرستاده را در آن مینویسند ـ پیشتراندیکاتور گفته میشد Indicateur

دکتر = کسیکه بالاترین رتبهٔ علمی را از دانشگاه میگیرد

دگردیسی = (دِ گَ رْ) متامورفوز Métamorphose

دَلال = کسیکه بادریافت حق معینی واسطهٔ مابین خریدار و فروشنده میشود (پ)

دلالی = عمل دلال

دُم‌اسبیان = رستنی هائیکه آ نها را ذنب‌الفرس مینامند Equisétinées

دُم‌دار = غوکانیکه دارای دم میباشند Urodèles

دَم‌سنج = میزان‌النفس Spiromètre

دَم‌نگار = میزان‌التنفس ترسیمی Pneumographe

دندان = ضرس Dent

دمه = بخار Vapeur

دنده = استخوانهای پهلو ـ ضلع (پ) Côte

دندان‌آسیا = طواحن Molaires

دوازدهه = (دَ وا زدَ هِ ه) اثنی عشر Duodénum

دوبالان = حشراتیکه دارای دو بال هستند Diptères

دوپایان = پستاندارانیکه در روی دو پا راه میروند Bipèdes

دودستان = جانورانیکه دو دست دارند Bimanes

دور = عصر در اصطلاح زمین شناسی Époque

دوران = عهد در اصطلاح زمین شناسی Ère

دوراه = چراغ برقی که دارای دو سر مثبت ومنفی است Diode

دورگ = ذوجنبتین(ط) Hybride

دوره = بجای پریود در زمین شناسی پذیرفته شده Période

دورهٔ نهفتگی = دورهٔ کمون (پ) Période d'incubation

دوری = بعد Eloignement

دوزیست = ذوحیاتین Amphibien

دوزیستی = ذوحیاتین بودن Amphibie

دوزیستان = جانوران ذوحیاتین Amphibiens

دوکرانه = طرفین تناسب Les deux extrêmes

دو فلزی = قرار دادن واحد پول بر اساس دو فلز یعنی طلا و نقره (پ)

Bimétallisme

دولپه = گیاه ذوفلقتین (گ) Dicotylédones

دومیان = وسطین (ح) Les deux moyennes

دِهدار = نام کسی است که کارهای یك دهستان را اداره میکند

دَهدهی = اعشاری Décimales

دِهستان = درتقسیمات کشوری هربخش بچندین دهستان تقسیم میشود

دَهگان = عشرات (ح) Les dizaines

دَهه = عشره (ح) Dizaine

دهیك = عشر Décile

دید = رؤیت Vision

دیداری = چیزیکه در هنگام دیدن باید انجام گیرد A vue

دیدگاه = رباط گوزلك در گرگان

دیدسنج = میزان الرویه Optomètre

دیرفرست = تلگرافهائی هستندکه در موقع آزادی سیمهای تلگراف مخابره میشوند

Différé

دیرکرد = عقب افتادن - تأخیر Retard

دیرین‌شناسی = پالئونتولوژی Paléontologie

دیرینگی = سابقهٔ خدمت (رجوع شود به پیشینه)

دیزه = دیزج خلیل - یکی ازایستگاههای راه آهن آذربایجان

دیوباد = بادهائی که مانند تنوره بآسمان بلند میشوند Trombe

دیوان دادرسی کشور = دیوان عالی تمیز Cours de cassation

دیهیم ـ ۱ = اکلیل درگلها Corymbe

۲ = حلقه هائی ازدمه که بدور ماه یاخورشید دیده میشود Couronne



راستا = امتداد ـ جهت (ف) Direction

راست بالان = حشراتی که بالهای آنها راست قرار گرفته (ط) Orthoptères

راست ساز = چراغی که دردستگاه برق امتداد جریان را از یکطرف میکند ـ مستقیم کننده (ف) Redresseur

راست گوشه = مربع مستطیل (ه) Rectangle

راسته ـ ۱ = بجای (اردر) پذیرفته شده است Ordre

۲ = مستقیم در حساب وهندسه (ح) (ه) Directe

رای = رأی (د)

راه = طریق ـ شارع Voie

راهنمائی ورانندگی = تأمین وسایل عبور ومرور وسایط نقلیه (شهربانی)

رایزن = مستشار سفارت

رایزنی = مشاوره

ربایش = جذب ـ جاذبه (ف) Attraction

رَخ = خط هائی که بر روی سنگ که چون ضربه ای بآنها رسد سنگ از آن خطها میشکند (ز) Entaille

رُخساره = وضع عمومی آشکوبهای زمین (ز) Facies

رَدِه = طبقه در اصطلاح طبیعی (گ) Classe

رده بندی = طبقه بندی در اصطلاح علمی Classification

رزم = مخاصمه در میان دوگروه ارتش یا دو گروه از مردم Combat

رزم ناو = کشتی تندرو که مواظب کشتی های دشمن است و برای حمله بر کشتیهای جنگی یا بازرگانی ازکناره بسیار دور میشود Croiseur

رَژِه = رژه رفتن ـ دفیله رفتن Défilé

رُست = طول نقطه از محور مختصات ـ اردونه Ordonnée
رساندن = ابلاغ (د)
رسته = (رَ س ِت ه) صنف Ordre
رُستی = ترابی ـ صلصالی Argileuse
رسدبان = پایور شهربانی (ستوان)
رسید = نوشته ایکه دریافت چیزی را معین میکند Récépissé
رسیدگی ـ ۱ = تحقیق ـ تحقیقات
۲ = بازدید حساب برای اطمینان از درستی آن Vérification
رسیدگی فرجامی = رسیدگی تمیزی (د)
رسیدگی نخستین = رسیدگی بدایت
رسیدنامه = ابلاغنامه (د)
رسیده = وارد ـ وارده
رشتهٔ ـ ۱ = فیلامان ـ در چراغ برق و رادیو Filament
۲ = لیف
رُفتگر = (رُ فْ تْ گَ رْ) مأمور تنظیف
رفت وروب = دایرهٔ تنظیف وتسطیح
رَگباد = باد هائی است که ناگهان وزیده و سرعت آنها زیاد است Rafale
رگبار = باران شدید با دانه های درشت Averse
رَگشناسی = معرفة العروق
رَگه = رشته های معدنی Filon
رمبش = (رُ مْ بِ شْ) عمل خراب شدن و خرد شدن و ریختن سنگها (ز)
Effondrement
رمبیدن = (رُ مْ ب ی دَ نْ)خراب شدن و خرد شدن سنگها (ز) Effondrer
رنگین کمان = قوس و قزح (ف) Arc-en-ciel
روادید = ویزا ـ رؤیت کنسول ها روی گذرنامه ها Visa
روانامه = فرمانی که رئیس کشوری به کنسولهای بیگانه میدهد و آنها را برای انجام مأموریت خود مجاز مینماید Exequatur

روان‌سنجی = پسیکومتری Psychomètrie

روان نگاری = پسیکوگرافی Psychographie

رودك = حشمت آباد (ایستگاه شمارهٔ ۲۷ راه آهن جنوب)

رودهٔ باریك = معاء دقاق Intestins grêles

روده بند = ماساری قا Mésentères

روده تهی = صائم Jéjunum

روده دراز = ایلاووس Iléon

روده راست = معاء مستقیم Rectum

رودهٔ فراخ = معاء غلیظ Gros intestins

روده کور = معاء اعور Coecum

روزانه = یومیه Diurne

روزخیز = جانورانی‌که روز حرکت میکنند Diurne

روزگار = عصر درزمین شناسی Age

روزنامه = دفتر ژورنال Journal

رو َزن داران = جانورانی‌که دربدن آنها سوراخهای ریز است و یك یاخته دارند Foraminifères

رو زِ نه ـ ۱ = سوراخهای ریز در بدن جانوران Foramen

۲ = سوراخهای ریز در برگ و پوست رستنیها Stomate

َر ِوش ـ ۱ = مشی در هوا پیمائی Allure

۲ = طریقه درمطالب علمی Méthode

َر َو ند = طریقه عمل در فیزیك Procédé

روشنائی = Eclairement

روشنی = ضیاء Clarté

رونوشت = کپی Copie

رونوشت گواهی یافته = سواد مصدق (د)

رونویس = کسیکه کپی میکند Copiste

رویا = نامی ـ نمو کننده Croissant

رویان = نخستین دورهٔ رشت تخم Embryon

رویان شناسی = امبریولوژی Embryologie

رو ِیش = نمو (ط) Croissance

روی‌هم = مجموع

رویه = سطح (ه) Surface

رویهٔ مغز = غشاء دماغی Méninges

ریزبار = باران تند بادانه های ریز Bruine

ریزبین = میکرسکپ Microscope

ریزخوار = میکروفاژ Microphage

ریزحساب = صورت جزء حساب Décompte

ریزدانه = سنگهائی‌که از دانه های بسیار ریز ساخته شده است . Microlithique

ریسه‌داران = رستنی‌هائیکه یاخته های آنها یکسان است Thallophytes

ریش = قرحه Ulcère

ریشگی = رادیکال (ح) Radical

ریشناك = قرحه دار Ulcèreux

ریشه = جذر درحساب Racine

ریشه پائیان = جانوران تك یاخته که ریشه های بسیار دارند Rhizopodes

ریشهٔ سوم = کعب (ح) Racine cubique

ریگ = شن درشت (ز) Caillou

ژ

زاد = موالیه (پ) Natalité

زال = قراگز (یکی ازایستگاههای راه آهن آذربایجان)

زایا = ژنراتور مولد Générateur

زایچه = ورقهٔ ولادت که در هنگام تولد کودك نوشته میشود

زایشگاه = محلی‌که برای وضع حمل زنان است (پ)

زایمان = وضع حمل (پ) Accouchement

زبانك = برگ بسیار باریك وکوچك Ligule

زبان کوچك = ملازه Luette

زبانه = برگ باریك و دراز Languette

زبانی = شفاهی Oral

زبره‌سنك = تراکیت Trachyte

زبرین = فوقانی Supérieur

زخم = جراحت Plaie

زدن = ضرب کردن (ح)

زرادخانه = محل اسلحه و ذخایر ومهمات ارتش ـ قورخانه Arsénal

زر = طلا

زرپوست = حالتی از حشره‌که پوست آن مانند طلا زرد رنگ است Chrysalide

زرداب = صفراء (پ) Bile

زرد پی = رباط یعنی رشته های زردی‌که دو استخوان‌را بهم می پیوندد Tendon

زُرفین = حلقه دربدن جانوران Anneau

زرفینك = (زُ رْ ف ی نَ كْ) ارکگون Archégone

زرفینی = حلقوی (ج) Annélides

زره دار = کویراسه Cuirassé

زرینه بالا = آلطون علیا در سقز کردستان

زرینه پائین = آلطون سفلی درسقز کردستان

زرینه رود = جغتو چای درکردستان

زَفر = پوزه Gueule

زفره = (زَ فْ رِ هْ) ضمیمه کوچك دهان حشرات Mandibule

زمان سنج = کرونومتر Chronomètre

زمین پیما = مساح ـ مساحت کننده و اندازه گیرندهٔ زمین

زمین‌شناسی = معرفة الارض Géologie

زناشوئی = نکاح ـ ازدواج (د) Prison

زندان = محبس

زندان بان = مستحفظ محبس

زندانی = محبوس ـ (بجای اسیر بکار نرود)

زند زبرین = استخوان زند اعلی Radius

زند زیرین = استخوان زند اسفل Cubitus

زندگانی = حیاة Vie

زندگی نهانی = حیات مخفی Vie latente

زنده = حی Vivant

زنگیان = زنگی محله در شهرستان گرگان

زه = وتر (ح) Corde

زِهدان = رحم (پ) Utérus

زَهر = سم Poison

زهرابه = توکسین Toxine

زهرشناسی = سم شناسی (پ) Toxicologie

زهره = کیسهٔ صفرا (پ) Vésicule biliaire

زِهناك = مترشح Suintant

زیار = زیارت درشهرستان گرگان

زیان = نقصان ضرر Perte

زیرخان = رجوع شود به بالارو Rez de chaussée

زیر دریائی = تحت البحری Sous marin

زیست بهر = خارج قسمت تنفسی Quotient vital

زینه = درجه (ف) Degré

زینه بندی = مدرج ساختن Graduation

زیرین = تحتانی Inférieur

ژ

ژرفا = عمق Profondeur

ژرفی = مربوط بقسمت های عمیق دریا Bathyal

س

ساختگی = مجعول

ساختمان = معماری (ش)

ساز = آلت Instrument

سازش ـ ۱ = صلح در اصطلاح دادگستری La paix

۲ = آ کرد در اصطلاح وزارت خارجه Accord

سازمان = تشکیلات Organisation

ساز وبرگ = وسائل تجهیزات Équipement

سازه = عامل دراصطلاح حساب Facteur

سالمندان = اکابر

سالواره = قسطالسنین (ح) Annuité

سبزده = قطانجق درسقز کردستان

سبزکوه = کرمسی ـ درزاورد کردستان

سبزینه = کلروفیل ـ مادهٔ سبز گیاه Chlorophylle

سپارنده = ودیعه دهنده Déposant

سپردن = ودیعه گذاشتن Déposer

سپرده = ودیعه Dépôt

سپیدرگ = وعاء لنفاوی Veines lymphatiques

ستام = یراق و زین اسب Harnachement

ستبرا = (سِ تَ بْ ر ا) ضخامت وثخن Épaisseur

ستبرپوستان = جانوران ضخیم الجلد Pachydermes

سترون = (سِ تَ رْ وَ نْ) عقیم ـ نازا Stériliser

سترون کردن = عقیم کردن (پ) Stériliser

سترون کننده = عقیم کننده Stérilisateur

سترونی = عقم Stérilité

ستون = دگل کشتی‌ها و دگل‌هواپیما ها که سیم های مهارها بآن متصل میشود Mât

ستونك = ستون کوچك Columelle

سته = (سِ تِ هْ)میوهٔ آب دار مانند انگور Baie

ستیغ = بالای کوه Crête

سخت شامه = ام الغلیظ Dure-mère

سخنران = کنفرانس دهنده Conférencier

سخنرانی = کنفرانس بمعنی مجمع علمی Conférence

سَدِگان = مآت (ح) Centaîne

سده = مائه (ح) Centaine

سده‌بند = تقسمات مآتی Percentile

سده بندی = تقسیمات صد قسمتی Percentilage

سربهر = سروان شهربانی

سرپاس = سرتیپ شهربانی

سرپاسبان = گروهبان شهربانی

سرپرست = قیم (د)

سرپرستی = قیمومیت (د)

سرپزشك = رئیس سرویس در بیمارستان Chef de service

سرچشمه = باش بولاق دربخش سقز کردستان

سرخ رگ = شریان Artère

سرخ‌نای = مری Pharynx

سرداور = حکم‌مشترك(د)

سررسید = موعد Échéance

سررسیدنامه = دفتر موعد Échéancier

سرسینه = قسمتی از بدن حشرات که شامل رأس و صدر است Céphalothorax

سرکلانتری = ادارهٔ پلیس Police

سرکنسول = ژنرال قونسول

سرلاد = سلاخ در شهرستان گرگان

سرمایه = تمام متاع یا پولی که برای بازرگانی گذاشته میشود Capital

سرناوی = سرجوخهٔ دریائی

سُرو = شاخ و میلهٔ درازی که برروی سرحشرات است Antenne

سُرون = آنتن Antenne

سُرونك = سروی کوچك Antennule

سرین = عظم حرقفه Iliaque

سَفته = فتهٔطلب

سفته بازی = خرید و فروش سند های تجارتی بقصد استفادهٔ بسیار بوسیلهٔ فریب‌دادن فروشندگان Agiotage

سفیدتپه = اق تپه درکردستان

سفید رود = قزل اوزن

سفیدگنبد = اق گنبد

سفیده‌دم = فلق ـ سفیدهٔ صبح Aurore

سگساران = جانورانی‌که سرآنها مانند سك است Cynocéphales

سَلمان‌کند = سلیمان کندی درسقز کردستان

سماق‌ده = سماق لو در سقز کردستان

سماك = سنگ سماق Porphyre

سماك نما = مانند سنگ سماق Porphyroïde

سُمداران = جانورانیکه دارای‌سم هستند Ongulés

سم شکافتگان = جانورانیکه سم آنها شکافته است Fissipèdes

سُنبلك = سنبلهٔ‌کوچك Epillet

سنبله = خوشه ای که گلهای آن پایه ندارد Épi

سنجاقك = اشپیل Splint

سند ـ ۱ = نوشته ای برای اثبات مطلبی Acte

۲ = نوشته ای برای تعین وام یا طلبی Effet

سنگ ـ ۱ = حجر (ز) Roche

۲ = وزنه(ف) Poids

سنگ پشتان = سلحفات‌ها Chéloniens

سنگتراش = حجار

سنگ شناسی = علم الاحجار Pétrographie

سنگواره = مستحات فسیل Fossile

سنگینی = ثقل (ف) Poids-Pesanteur

سنگ ماسه = سنگی که ازذرات (ماسه) ساخته شده است Grès

سو = جهت (ف) Sens

سوخ = قسمت زیرین بعضی از رستنی ها مانند سیر وپیاز Bulbe

سوخت = مواد قابل احتراق Combustible

سوخت آما = کربوراتور Carburateur

سوخت پاش = ژیکلور ـ برای پراکنده‌کردن نفت وبنزین در ماشین ها Gicleur

سود = منفعت حاصل از بازرگانی Profit

سود ناویژه = نفع غیر خالص

سود ویژه = نفع خالص

سود وزیان = نفع و ضرر

سوزا = بجای قابل‌احتراق وسوختنی پذیرفته شده است Combustible

سوزائی = قابلیت احتراق Combustibilité

سوزان = محترق (ف) Brûlant

سوزاننده = محرق (ف) Comburant

سوزآور = محرّق(ف) Caustique

سوزآوری = احراق (ف) Causticité

سوزن زدن = زرق (پ) Injecter

سوسن گرد = نام قدیمی شهریست در خوزستان که مدتی بنام خفاجیه خوانده شده و فرهنگستان همان نام قدیمی را از نو برای همان شهر اختیار کرد پیشتر این شهر بواسطهٔ پارچه های سوزن زده خود مشهور بود .

سوم کس = شخص ثالث (د)

سویه = میکربی‌که میکربهای دیگر از آن پدید آمده باشد ـ سوش Souche

سه بر = سه ضلعی (ه) Trilatère

سه راه = تریود Tride

سه‌گوشه = مثلث (ه) Triangle

سیاهاب = قره سو (ایستگاه شماره ۲ راه آهن شمال)

سیاه سنك = بازالت Basalte

سیاه پایه = قره غایه

سیاه چر = قره چر

سیاه چمن = قره چمن در آذربایجان

سیاه دشت = قره غان دربخش سقزکردستان

سیاه رگ = ورید Veine

سیاه‌گل = قره‌گل درکردستان

سیاه‌گندم = قره‌بغده درکردستان

سیاه ناو = قره ناو در سقز کردستان

سیاهه = فاکتور ـ صورت حساب Facture

سیخ = برش Broche

سیخك = سیخ کوچکی‌که در دنبالهٔ هوا پیما است Béquille

سیلیسی = از جنس سیلیس Siliceux

سیمین دشت = حسن آباد (ایستگاه شماره ٢٤ راه آهن شمال)

سیمین رود = (طاطائو چای)

سینه = صدر Siliceux

سیه چشمه = قراعینی ـ (در آذربایجان غربی نزدیك ماکو)

ش

شاخه = شعبه (ط) Embranchement

شادباش = تبریك

شادگان = فلاحیه

شازند = ادریس آباد ـ ایستگاه شماره ۲۱ راه آهن جنوب

شامه = غشاء نازك (ط) Membrane

شامهٔشش = غشاء جنب (پ) Plèvre

شاهین‌دژ = صاین قلعه در جنوب دریاچه رضائیه

شایسته = صالح (د)

شبانه = منسوب بشب در اصطلاح هیئت Nocturne

شب تابان = جانوران تك یاخته که در شب روشن هستند Noctiluques

شبخیز = جانورانیکه شب بیرون میآیند Nocturne

شبنم = نمی‌که هنگام شب بر روی رستنی ها پیدا میشود Rosée

شتاب = Accélération

شتاب نما = هدگراف Hodographe

شخانه = (شُ خ ا ِن ه) احجار ساقطه ـ سنگهائیکه گاهی از آسمان بزمین میافتد Météore (ز)

شفاخانه = پست صحی امدادی مدارس

شفت = (شَ فْ تْ) میوهٔ گوشت دار مانند هلو (گ) Drupe

شکاف = تراك سنگ (ز) Fente

شکست ـ ۱ = گسیختگی سنگها و جدا شدن آنها (ز)Cassure

۲ = انکسارف (ف) Réfraction

شکستگی = بریده شدن دوقست از زمین (ز) Fracture

شکستن = نقض (د)

شکفت = (شِ کُ فْ ت) طریق باز شدن میوه های خشک (گ) Déhiscence

شکمپائیان = حیوانات بطنی رجلی (ج) Gastropodes

شکمچه های‌مغز = بطون دماغی Ventricules cérébrales

شکمه = هریك از دو بطون زیرین دل (پ) Ventricule

شکنجهای مغز = تلافیف دماغی Circonvolutions cérébrales

شکوفا = میوه هائیکه بخودی خود باز میشوند Déhiscent

شمار = عدد Nombre

شماره = نمره Numéro

شمش = پارهٔ فلزیکه هنوز چیزی با آن ساخته نشده Lingot

شن = ریگ ریز Gravier

شنائی = مربوط بشنا و حرکت درآب (ط) Natatoire

شناسنامه = ورقهٔ هویت

شنوائی = سامعه (پ) Ouïe

شنیدآزما = میزان‌الاستماع (ر) Acouscope

شنید سنج = میزان‌السمع (ر) Acoumètre

شوشه = منشور (ه) Prisme

شه بخش = طایفه اسمعیل زائی درمکران

شهپر = (شَ هْ پَ رْ) پرهای بزرك پرندگان ـ قسمتی از بالهای هواپیما که برای تغییر امتداد حرکت است Aileron

شهر = بلد

شهربانی = نظمیه ـ پایوران شهربانی از اینقرار است

پاسبان = آژان

سرپاسبان = کروهبان

رسدبان = ستوان

سربهر = سروان

یاور = سرگرد

پاسیار = سرهنگ

سرپاس = سرتیپ

شهردار = رئیس شهرداری

شهرداری = بلدیه

شهرری = حضرت عبدالعظیم

شهرستان = هریك از چهل و نه قسمت تقسیمات کشور ایران

شهریار = رباط کریم- ایستگاه شماره ٤ راه آهن جنوب

شهنواز = طایفه یار احمد زائی درمکران

شیرخوارگاه = دارالرضاعه

شیرهٔ پرورده = شیره ایکه در برگهای رستنی ها پرورش یافته و بقسمتهای مختلف گیاه میرود (گ) Sève élaborée

شیرهٔ خام = شیره ایکه از ریشهٔ گیاه بساقه و برگها میرود Sève brute

شیشه ای = زجاجی (ز) Vitreuse

ص

صرف = اختلاف ما بین بهای واقعی پول و بهائی که در بازار خرید و فروش میشود (ب) Agio

صندوق ـ ۱ = جعبهٔ چوبی یا فلزی Caisse

۲ = در اصطلاح بانکی محل پرداخت یا دریافت پول

صندوقدار = کسی که در حسابداری ها متصدی کار صندوق است

ط

طلبکار = کسیکه پول یا کالائی از دیگری باید باو برسد - داین Créancier

ع

عدسك = برجستگی های کوچك مانند عدس که بر روی ساقهٔ گیاهان است (گ)

Lenticelle

غ

غده = گره ها و برجستگیهای ترشح کننده در بدن (پ) Glande

غدهٔ بناگوشی = غدد نکفیه Glandes parotides

غدهٔ زیر آرواره = غدد تحت فکی (پ) Glandes sous-maxillaires

غدهٔ زیرزبانی = غدد تحت‌السانی Glandes sublinguales

غده های خدو = غدد بزاقی (پ) Glandes salivaires

غِر غِره = قرقره Poulie

غَلت = گردش جسمی بر روی جسم دیگر (ف) Roulement

غَلتان = چیزیکه میغلتد (ف) Roulant

غلتك = (غَ لْ تَ كْ) لوله ایکه میغلتد (ف) Roulette

غَلته = لوله کوچکی که میغلتد (ف) Rouleau

غَلتیدن = گردیدن جسمی بر روی جسم دیگر (ف) Rouler

غند = (غُ نْ دْ) جرم Masse

غُنده = مصمت (ف) Massif

غوزك بیرون = قوزك خارجی در استخوان پا Malléole externe

غوزك درون = قوزك داخلی Malléole interne

غوكان = ضفادع (ج) Batraciens

ف

فراخواندن = احضار مأمور
فراز = اند ـ قطب مثبت جریان برق -Anode-
فرازیاب = میزان الارتفاع ـ آلتیمتر Altimètre
فرایاز = متصاعد (ح) Progressif
فرایازی = تصاعد (ح) Progression
فرجام = رسیدگی تمیزی (د)
فرجام خواسته = ممیز عنه (د)
فرجام خوانده = مستدعی علیه تمیز
فرجام خواه = مستدعی تمیز (د)
فرخ زاد = عرب اغلو در کردستان
فرسایش = عمل فرسودن (ز) Érosion
فرسودن = سائیده شدن زمین و تراش یافتن تدریجی آن (ز) Éroder
فرسودگی = کهنه شدن اثاثیه بقسمی‌که دیگر قابل استفاده نباشد ـ اسقاط شدن
فرفیونیان = تیره ای از رستنی های گلدار که کرچك جزء آنهاست .
Euphorbiacées
فرماندار = کسیکه کارهای شهرستان را اداره میکند
فرهنگ = معارف
فرستادن = برگرداندن (برحسب محل استعمال) (د)
فرستاده = صادره درجائیکه بمعنی فرستادن باشد ـ (سجل صادره ازدفتر) را نمیتوان (شناسنامه فرستاده نوشت)
فروشنده = بایع
فروخته = خریده (برحسب آنکه چگونه بکار رود) (د)

فرود = قطب منفی جریان برق ـ کاتد Cathode
فروگیر = محاط کننده Ambiant
فزونی = مازاد Excédant
فشار = ضغطه Pression
فشارسنج = میزان الضغطه Manomètre
فشارنگار = بارگراف برای ترسیم فشار هوا (ف) Barographe
فندقه = میوه خشکی که مانند فندق است ـ آکن Akène
فوتبال = اصطلاحات بازی فوتبال از این قرار پذیرفته شده است

بیرون Out
تاوان Penalty
تاوانگاه Penalty area
تجاوز Off side
پشتیبان Back
پشتیبان چپ Left back
پشتیبان راست Right back
پیشرو Forward
پیشروچپ Left forward
پیشرو دست چپ Left wing forward
پیشرو دست راست Right wing forward
پیشرو راست Right forward
پیشرو مرکز Gentre forward
خطا Foul
داور Referee
دست Hand
دسته Team
رد Pass
زدن Kick

سر Head

سر دسته Capitain

گوشه Corner

نگهبان Half back

نگهبان چپ Left half back

نگهبان راست Right half back

نگهبان مرکز Centre half back

هال Goal

هال‌بان Goal keepes

هال‌گاه Goal area

فهرست ــ ۱ = جدول یا دفتری که عنوانهای مطالب کتابی در آن نوشته شود

۲ = اندکس Index

ق

قرار داد = کنترات Contrat

قرنطین = قرانطینه Quarantaine

قفسهٔ سینه = قفسهٔ صدری Cage thoracique

قانون گذاری = تقنینیه

قبله چشمه = قبله بولاغی در سقز کردستان

قپانداری = باج قپان

قولون = Colon

قولون بالارو = قولون صاعد Colon ascendant

قولون پائین رو = قولون نازل Colon descendant

ك

کابین = مهر ـ صداق

کاخ‌دادگستری = عمارت عدلیه (د)

کار = شغل

کارآگاه = پلیس مخفی Détective

کارآموز = استاژیر Stagiaire

کارآموزی = استاژ Stage

کارپرداز = رئیس مباشرت وملزومات

کارپردازی = مباشرت و ملزومات

کارخانه = ایستگاه شماره ۱۰ راه آهن شمال

کارداد = شارژدافر Chargé d' affaires

کارشناس = اهل خبره (د) Expert

کارشناسی = خبرویت (د) Expertise

کارکنان = تمام کسانیکه در ادارهٔ بکار مشغولند Personnel

کارگزار = کسیکه کارهای بانك را درشهر دیگری انجام میدهد Correspondant

کارگزاری = بنگاه هائی که خرید و فروش اشخاص را انجام میدهند Agence

کارگزین = رئیس ادارهٔ پرسنل و استخدام

کارگزینی = ادارهٔ استخدام وپرسنل

کارمزد = حق العمل

کارمند = عضو اداره

کارورز = انترن ـ دانشجوئی‌که در بیمارستان بدستور سرپزشک کار میکند (پ)
Interne

کاس برگ = سپال Sépale

کاستن = تفریق کردن (ح) Soustraire
کاسته = مفروق (ح)
کاسه = حقه گل ـ کالیس (گ) Calice
کاسهٔ‌سر = جمجمه (پ) Crâne
کالا = مال التجاره ـ متاع Marchandise
کالبد شکافی = تشریح عملی Dissection
کالبد شناسی = تشریح عملی برای شناسائی اندامهای بدن Anatomie
کالبدگشائی = فتح میت Autopsie
کامیار = قاچیان در سقز کردستان
کان = معدن Mine
کان شناسی = معدن شناسی Minéralogie
کانون سوارکاران = ژکی کلوپ Jockey club
کانی = معدنی (ز) Minéral
کاو = مقعر (ف) Concave
کاواك = مجوف Creux
کاواکان = گروهی از جانوران دریائی که در تن آنها کیسه های مجوف است Coelentérés
کاهش = تفریق (ح) Soustraction
کاهش‌یاب = مفروق منه (ح)
کبودان = قوتلو ـ دربخش سقز کردستان
کتابخانه = بیبلیوتك Bibliothèque
کتابشناس = بیبلیوگراف Bibliographe
کتابفروشی = مغازه ای که در آن کتاب فروخته میشود Librairie
کج راهی = انحراف Déviation
کدوئیان = تیره ای از رستنی های گلدار که خیار و کدو جزو آن است Cucurbitacées

کرانه = ساحل دریا (ز) Littoral

کرجی = قایق پاروئی یا موتوری

کردکوی = (كُ رْ دْ ك و ی) کرد محله

کرك = (كُ رْ كْ) پشم یا پر بسیار نرم Duvet

کرمینه = حالتی از حشرات که شکل آنها مانند کرم است Larve

کرو = (كِ رَ وْ) کرجی بادی

کشاورزی = فلاحت Agriculture

کشتارگاه = مسلخ محل کشتی حیوانات

کشت = زراعت برای پرورش میکروب (پ) Culture

کشتنی = قابل رزاعت Arable

کفروان = جانورانیکه بر روی کف پا راه میروند ـ مانند خرس Plantigrades

کفك = (كَ فَ كْ) قارچهائیکه بر روی مواد غذائی میرویند Moisissure

کلاپرك = (كُ ل ا پَ رَ كْ) ساقه ای که گلهای کوچك بسیار بر روی آن قرار میگیرند مانند گل آفتاب گردان Capitule

کلاچك = قلعه جقه در بخش سقز کردستان

کلافه = رشته های در هم تابیده Lacis

کلاك = بیابانیکه درهنگام بارندگی سبز شده و در تابستان خشك شود ـ استپ (ز) Steppe

کلاله = (كُ ل ا لِ ه) برجستگی یا رشته های بالای مادگی گیاه ـ استیکمات S tigmate

کلانتر = رئیس کلانتری Commissaire

کلانتری = کمیساریا Commissariat

کلانترمرز = کمیسر سرحدی

کلانده = قیلون در سقز کردستان

کلاهك = محفظهٔ ریشه Coiffe

کلید = مفتاح Clef

کمان = قوس (ه) Arc

کم بسامد = باس فرکانس Basse fréquence

کمبود = چیزی یا پولی که در هنگام ترازکردن حساب کم میآید Déficit

کمر = قطن Lombe

کمردرد = لوم باگو Lumbago

کمینه = مینی‌موم ـ حداقل (ه . ح) Minimum

کنار = ساحل رود (ز) Rive

کناره = ساحل بطورکلی Rivage

کنده = (کُ نْ دِ هْ) قسمت پائین درخت Souche

کنسول = قنسول Consul

کنسولیار = ویس قنسول Vice- consul

کنش = (کُ ـِن شْ) فعل در اصطلاح علمی (ف) Action

کوپلان = ده قپلانتو ـ در سقزکردستان

کوچك = قوجق ـ درکردستان

کوژ = محدب convexe

کوشك = قاشق درسقزکردستان

کودرست = (کُ و دْ رُ سْ تْ) گیاهانی که بر روی کود میرویند

Fumicole

کولاب = آبگیر کوچك که آب در آن بماند (ز) Mare

کوه‌زا = ارژنیك (ز) Orogénique

کوه‌زائی = حرکات پوستهٔ زمین که موجب تشکیل کوه ها میشود (ز)

Orogénèse

کوی = کوچه ها ای که پهنای آنها از شش تا ۱۲ متر است

کیفر = مجازات (د)

کیفری = جزائی (د)

کیسه = حفره های درونی بدن که بتوسط حیوانات طفیلی پیدا میشود (پ)

Kyste

کیسه بندی = Enkystement

کیسه‌بستن = S'enkyster

کیسه داران = حیواناتی که در زیر شکم آنها کیسه ها ای است و بچه های خودرا در آن میپرورانند Marsupiaux



گاوصندوق = صندوق بزرك آهنی را گویند Coffre - fort

گچساران = گچ قره‌گلی نزدیك بهبهان

گداز = ذوبان Fusion

گدازه = (گ ُ دا ِز ه) سعیر آتشفشانی (ز) Lave

گذر = (گ ُ ذَ رْ) معبر

گذرنامه = تذکره - پاسپورت - نوشته ای‌که برای مسافرت باشخاص داده میشود Passeport

گرانبها = قیمتی Précieux

گرانی = ثقل Pesanteur· Gravité

گرانیگاه = مرکز ثقل Centre de gravité

گرایش = تمایل Tendance

گردافشانی = پراکنده شدن گردهٔ گل (گ) Pollinisation

گردباد = باد شدیدی‌که بدور خود میچرخد Tourbillon

گرد دهانان = تیره‌ای از ماهی ها که دهان آنها گرد است Cyclostomes

گردش = جریان Circulation

گردش‌خون = دوران دم

گردنا = (گ ِ رْ دِ ن ا) استخوان رزفه - استخوان مکعبی سرزانو Rotule

گردوئیان = تیره ای از رستنی ها که گردو جزء آنها است Juglandées

گِرده = (گ ِ رْ دِ هْ) قرص (ف) Disque

گُرده = (گ ُ رْ دِ ه) کلیه (پ) Reins

گَرده = (گ َ رْ دِ هْ) گرد نرگل (گ) Pollen

گرزن = طریق مخصوص قرارگرفتن گلها دربالای شاخه ها مانند گل شمشاد یا گل گاوزبان Cyme

گرماسنج = کالری‌متر (ف) Calorimètre

گرمابه = حمام

گرمسار = قشلاق - ایستگاه شماره ۲۷ راه آهن شمال

گرو = رهن Gage

گروگان = مرهونه

گروه = گروپ (ز) Groupe

گریبانك = گریبانهٔ کوچك (گ) Involucre

گریبانه = حلقه ای از گوشوارك ها که در پای گلهای چتریست Involucelle

گزارش - ۱ = راپورت Rapport

۲ = شرح و تفسیر و تعبیر

گزش = لذع (پ) Mursure

گسله = گسیختگی آشکوبهای موازی - طبقات زمین (ز) Faille

گسیختن = فسخ(د)

گش = (گُ ش) مایعهائیکه در بعضی ازحفره های بدن جمع میشود (ط) Humeur

گشتاور = (گَ شْ تْ آ وَ رْ) عزم در اصطلاح مکانیك Moment

گشتی = (گَ شْ ت ی) دسته ای از نگهبانان که در مسافت معینی حرکت میکنند Patrouille

گشنگیری = لقاح Fécondation

گشنیدن = آمیختن نر و ماده Féconder

گفتگو = دعوی (د)

گل آذین = (گُ لْ آ ذ ی ن) طریق جای گرفتن گلها برروی شاخه ها Inflorescence

گلبرگ = هریك از برگهای رنگین گل - پتال Pétale

گل خیزان = قلیان - در سنندج کردستان

گلزار بالا = قوزلو علیا در سقز کردستان

گلزار پائین = قوزلو سفلی

گلسنگ = (گُ لْ سَ نْ گْ) لیخن (گ) Lichen
گلشن = (گُ لْ شَ نْ) گلین در سنندج کردستان
گلو = حلق (پ) Gorge
گلوگاه = بلعوم (پ) Pharynx
گلوی زهدان = عنق رحم (پ) Col de l' utérus
گماشتن = نصب
گمانش = (گَ م ا ِن شْ) سبر- عمل تعیین عمق Sondage
گمانه = مسبار- آ لتی که با آن عمق را تعیین میکنند Sonde
گمانه زدن = تعیین کردن عمق Sonder
گنج = (گُ نْ جْ) حجم (ف-ه) Volume
گُنجا = حجیم (ف) Volumineux
گنج نگار = میزان الحجم ترسیمی Pléthysmographe
گنجه (گَ نْ جِ هْ) قفسه
گنجینه = مخزن کتاب در کتابخانه Dépôt
گندزدا = (گَ نْ زِ د ا) ضد عفونی کننده Désinfectant
گند زدائی = ضد عفونی کردن Désinfection
گند زدوده = ضد عفونی شده Désinfecté
گندمان = طاهر بوغدا در سقز کردستان
گند میان = تیره ای از رستنی ها که گندم جزء آنها است Graminées
گنگ = (گُ نْ گْ) اصم (ح)
گُوارش = هضم Digestion
گواه = شاهد (د)
گواه‌خواهی-گواه خواستن = استشهاد و استشهاد کردن (د)
گواهی = شهادت (د)
گواهی نامه = شهادت نامه - سرتیفیکا Certificat
گوشت فروش = قصاب
گوشك = اذین - گوش کوچك Auricule

گوشوارك = گوشوارهای کوچك دنبالهٔ برگ ـ استیپول Stipule

گومیشان = کمش تپه در گرگان

گوشه = زاویه (ه)

گوشهٔ باز = زاویه منفرجه (ه) Angle obtus

گوشهٔ تند = زاویهٔ حاده (ه) Angle aigüe

گونه ـ ۱ = خد (پ) Joue

۲ = نوع (ط) Espèce

گویا = منطق (ح)

گوی = کره (ه) Sphère

گیاه = نبات Plante

گیاه شناسی = معرفةالنبات Botanique

گیرك = پریز ـ دوشاخه برای گرفتن جریان برق Prise

گیره = دوشاخهٔ دهان جانوران (ج) Pince

ل

لاشه = جسد (پ) Cadavre

لاشه خوار = جانورانیکه لاشهٔ جانوران دیگررا میخورند (ج) Nécrophores

لاله وشان = جانوران دریائی‌که بدن آنها مانند گل لاله است (ج) Crinoïdes

لایه = طبقه زمین (ز) Couche

لای = رسوب آب رودخانه (ز) Limon

لب = شفه Lèvre

لبدیسان = تیره‌ای ازرستنی های‌گل دارکه گل آنها دارای دو لب است مانند نعناع Labiées

لجن = گلی‌که درته آب میماند Vase

لرزان = مرتعش ـ دارای حرکت رفت و آمدی Tremblant

لشاب = جائی‌که در آن آب ایستاده و در آن علف و نی بروید (ز) Marécage

لغزش = تغییر محل جسمی بر روی جسم دیگر چنانکه نغلتد و نچرخد (ف) Glissement

لگنچه = حوضچه (پ) Bassinet

لگن = خاصره Bassin

م

مادگی = پیستیل - آلت تأنیث در گل Pistil

ماران = گروهی از جانوران که مار جزء آنها است Ophidiens

مارپیچ = خطی که در یك سطح بدور خود میپیچد مانند چنبره زدن مار بدور خود در روی زمین (ف) Spirale

مارسانان = گروهی از جانوران که شبیه بمارهستند Ophiurides

مازیار = حاج علینقی - درگرگان

ماسه = شن بسیار نرم (ز) Sable

ماسه زار = صحرائیکه ماسه نرم دارد (ز) Sablière

ماسه زی = جانورانیکه در ماسه زندگی میکنند (ج) Arénicole

ماشوره = ساقه هائیکه میان آنها خالی است مانند نی (گ) Chaume

ماکیانیان=تیره ای از پرندگان که مرغ خانگی وکبك جزء آنها است Gallinacées

مالش = اصطکاك (ف) Frottement

ماما = قابله

مامك بالا = مامق علیا در سقز

مامك پائین = مامق سفلی

منداب = جائیکه در آن آب مانده و متعفن میشود

ماندگار = لایتغیر - چیزیکه پیوسته در یك حال مانده و تغییر نمیکند Persistant-Permanent

مانده - ۱ = تفاوت دریافتی و پرداختی یك تجارت خانه Solde

۲ = تفاضل (ح) Reste

ماپچه = عضله (پ) Muscle

ماپچه شناسی = معرفة العضلات (پ) Myologie

مایه = واکسن (پ) Vaccin

مایه زنی = عمل واکسن زدن (پ) Vaccination

مایه کوبی = تلقیح واکسن Vaccinothérapie

مجری = میوهٔ خشکی‌است که مانند جعبه ای یك در دارد ـ مثل تخم خرفه (گ) Pyxide

مُخچه = دماغ اصغر (پ) Cervelet

مدال = Médaille

مرجان = Corail

مرداب = پیش رفتگی کوچك دریا درخشکی (ز) Lagune

مردسیاسی = رجل سیاسی

مردم شناسی = آنتروپلوژی ـ علمیکه بشرح کارهای مادی اقوام مختلف میپردازند Anthropologie

مرده = متوفی (پ) Mort

مرده زاد = مولود مرده بدنیا آمده Mort-né

مرده زادی = (پ) Mortinatalité

مَرزدار = مأمورین سرحدی

مرزداری = ادارهٔ گارد سرحدی

مرگ = موت Mort

مژك داران = جانوران یك سلولی که بر روی آنها چندین مژه است Ciliés

مسکین خانه = دارالمساکین

مشکاباد = ابراهیم آباد ـ ایستگاه شماره هجده راه آهن جنوب

مشگیزه = (مَ شْ گ ی زِ ه) کیسهٔ کوچکی که مانند مشک کوچکی در سربرگهای بعضی گیاهان است (گ) Ascidie

مُغاکی = منسوب بقسمتهای بسیار عمیق دریا Abyssal

مغز تیره = نخاع ـ مغز حرام

مفاصا = سندی که پس از رسیدگی بحساب شخصیکه محاسبه برعهدهٔ او بوده داه میشو Décharge

مکینه = (مَ کِ ی نِ هْ) محجمه ـ آلت مکیدن Suçoire

ملوان = (مَ لَ و ا نْ) ملاح درکشتیهای تجارتی

مو = شعر (ط) Poil

موئین = شعریه (ط) Capillaire

موزه = مکانیکه آثارصنعتی گرانبها را در آن نگاه میدارند Musée

موشك = فوزه Fusée

مومیا کاری = مومیفی کاسیونMomification

موی رگ = عروق شعریه Vaisseaux capillaires

مه = بخار آب پراکنده در هوای نزدیك زمین Brouillard

مهاباد = ساوجبلاغ مکری

مهار = هوبان ـ قسمتی که در هواپیما بالها را بهم وصل میکند Hauban

مُهر = استامپ

مِهران رود = میدان چای در تبریز

مهرانگشت = اثر انگشت Empreinte digitale

مهره = (مُ هـ رِ ه) فقره Vertèbre

مهره داران = ذوفقار (ج) Vertébrés

مهره های پشت = فقرات ظهری (پ) Vertèbres dorsales

مهره های کمر = فقرات قطنی (پ) V. lombaires

مهره‌های گردن = فقرات عنقی(پ) V. cervicales

مهمیز = دنباله ای که در پای بعضی از گلبرگها دیده میشود (گ) Eperon

مهناوی = یکی از درجات نیروی دریائی

میان = وسط (ه) Milieu

میان بسامد = Moyenne fréquence

میانگین = متوسط ومعدل حسابی و هندسی Moyenne

میانه ـ ۱ = معدّل مقادیر (ر) Médiane

۲ = متوسط Moyenne

۳ = میانج ـ در آذربایجان

٤ = خطی که از رأس مثلث بوسط قاعده متصل شود Médiane

میانین = قسمت پائین لگن خاصره در انسان (پ) Périnée

میرابی = دایره میاه

میزه‌شناس = متخصص در امراض بولی (پ) Urologue

میزه نای = مجرای حالب (پ) Urétère

میکرب شناس = میکربیولوژیست (پ) Microbiologiste

میکرب شناسی = میکروبیولژی (پ) Microbiologie

میله = رشتهٔ باریك زیر پرچم در گلها (گ) Filet

مین = دستگاهی که در زیر کشتیها برای شکستن آنها گذاشته میشود Mine

میوه خوار = جانورانیکه خوراك آنها میوه است . (ج) Fructivores

ن

نابجا = عرضی (ط) Adventif

ناخستو = (ن ا خُ سْ ت و) منکر (د)

ناخدا = سرهنگ نیروی دریائی

ناخنك = ناخن کوچك (گ) Onglet

نا راسته = غیر مستقیم (ط ح) Indirecte

نازك نی = قصبهٔ صغری Péronée

نا ژویان = تیره ای از درختان مانند سرو وکاج Conifères

ناشکوفا = میوهٔ خشك باز نشونده Indéhiscent

نام آوران = نهار خوران در راه چالوس

نام و نشان = سجل

نامه = مرقومه ـ مراسله

نانوا = خباز

نانواخانه = خباز خانه

ناو = کشتی جنگی

ناو استوار = استوار نیروی دریائی

ناو بان = ستوان نیروی دریائی

ناو بر = رانندهٔ کشتی

ناوبری هوائی = آئروناویگاسیون Aèronavigation

ناو تیپ = مجموعهٔ کشتی‌های جنگی که دارای دو یا سه ناوگروه است نظیر لشکر در ارتش

ناو پائیان = گروهی از جانوران دریائی Scaphopodes

ناودیس = چین خوردگیهای زمین که بشکل ناو است (ز) Synclinal

ناوسروان = سروان نیروی دریائی

ناوچه = کشتی جنگی کوچك

ناوشکن = کشتی کوچك تندرو برای دنبال کردن اژدر افکنها Contre-torpilleur

ناوگان = مجموع کشتیهای جنگی یك دولت Flotte

ناوگروه = دو یا سه دسته کشتی ـ نظیر تیپ در ارتش

ناوی = سرباز نیروی دریائی

ناهنجار = بی قاعده و برخلاف طریقهٔ معین Anormal

ناهید = نجف آباد ـ ایستگاه شماره هفت راه آهن جنوب

نای = قصبة الریه Trachée-artère

نایژه = شعبهٔ قصبةالریه Bronche

نبرد = محاربه مابین دو سپاه Bataille

نبرد ناو = کشتی تندرو جنگی Croiseur de bataille

نبض نگار = میزان النبض ترسیمی Sphygmographe

نخ گروهه = نخ عمامه

نَخوار = بشکل نخ (ط) Filiforme

نخست = اول (د)

نخست وزیر = رئیس الوزراء

نرخ = ارزش هرسند یا سهم در روز معین Taux. Cours

نرده = اشل ـ مقیاس (ه) Echelle

نر ماده = ذوجنبتین (ط) Hermaphrodite

نرم بالگان = ماهی هائیکه باله های آنها نرم است . (ج) Nalacoptérygiens

نرم شامه = = ام الرقیق Pie-mère

نزار = آرخ ـ در گرگان

نِزم = ابر خفیف Brume

نژاد = (ط) Race

نژاد شناسی = Ethnographie-Ethnologie

نِشانه = اندیس Indice

نشانی ـ ۱ = علامت ـ قرائن و امارات

۲ = علامت مخصوصی که برروی گذر نامه یا شناسنامه گذاشته میشود Signalement

نگار = تصویر Image

نگاره = شکل (ف) Figure

نگارش = انطباعات

نگاهبانی = کشیك

نگهبان = کشیك چی

نم = رطوبت Humidité

نما ـ ۱ = اکسپزان Exposant

۲ = مد Mode

نمای روان = نیم رخ علم النفس Profil psychologique

نمایندگی = آژانس Agence

نماینده = آژان بانک در شهرهای دیگر Agent

نمرویان = حیوانات نقوعیه (ط) Infusoires

نم سنج = میزان الرطوبه Hygromètre

نمك = ملح Sel

نمناك = مرطوب Humidité

نمودار = گرافیك Graphique

نمونه = Spécimen

نوارچسب = باندرل Banderolle

نوان = نوسان کننده Oscillant

نوان خانه = دارالعجزه

نودز = احمد آباد ایستگاه شماره ۱۰ راه آهن جنوب

نوسنگی = عصر حجر جدید Néolithique

نشست = فرو نشستن زمین یا کوهستان Affaissement

نوش = مادهٔ شیرین پای گلبرگها Nectare

نوشابه = مشروب Boisson

نوش آور = گلبرگی که دارای نوش است Nectarifère
نوش جای = محل نوش در گلها (ط) Nectare
نوشت افزار = لوازم التحریر
نوکار = اکسترن در بیمارستان Externe
نوك دل = رأس القلب Pointe du coeur
نو کردن = تجدید کردن Renouveler
نهان دانگان = مستورالبذور (گ) Angiospermes
نهانزا = مخفی التناسل (گ) Cryptogame
نهانزادان آوندی = مخفی التناسل وعائی Cryptogames vasculaires
نهنج = طبقی که درگلهای مرکب بر روی آن گلهای کوچك قرار می گیرند. Receptacle
نیام = غلاف برگ یا گل (گ) Gaine
نیام بالان = گروهی ازحشرات که بالهای آنها در غلافی است Coléoptères
نیامك = میوهٔ خشکی که دانهٔ های آن در غلافی قرار دارد مانند لوبیا Gousse
نیام ماهیچه = غلاف عضلانی Aponévrose
نیرو = قوه Force
نیروسنج = میزان القوه ـ دینامومتر Dynamomètre
نیروی دریائی = قوای بحری ـ اصطلاحات نیروی دریائی ونامهای افسران نیروی دریائی از اینقرار است

ناوی = تابین
سرناوی = سرجوخه
مهناوی = گروهبان
ناواستوار = استوار
ناوبان = ستوان
ناوسروان = سروان
ناخداسه = سرگرد
ناخدا = سرهنگ

دریادار = امیرالبحر ۳

دریابان = امیرالبحر ۲

دریا سالار = امیرالبحر ۱

برای نامهای زیر :

ناو - ناوچه - کرجی‌کرو بردناو - رزم‌ناو - پیگرد - ناوشکن - اژدرانداز - اژدر افکن توپدار - زیردریائی - بخود آنها رجوع شود

نیزك = شهاب ساقطه Etoile filante

نیستان = قامیشله در سنندج کردستان

نیش = دندانهای انیاب (پ) Canine

نیم بالان = تیره ای از حشرات که یکی از دو بال آنها بال دیگر را تا نیمه میپوشاند Hémiptères

نیمساز = منصف الزاویه (د) Bissectrice

نیمکرهٔ مغز = (پ) Hémisphères cérébrales

*

و

وابسته = آتاشه Attaché

واپسین = آخرین (د)

وات سنج = وات متر Wattmètre

واخواسته = معترض عنه (د)

واخواست = اعتراض - پرتست Protêt

واخواه = معترض (د)

واخواستن = بجا آوردن واخواست Protester

واخوانده = معترض علیه

واخواهی - ۱ = عمل واخواست

۲ = اعتراض

وارسی = رسیدگی کردن بچیز یا بکاری - ممیزی

واروك = برجستگی روی پوست Verrue

وارون = معکوس Inverse

واریختن = تصفیه Liquider

واریز = عمل واریختن Liquidation

وازدن = رد (د)

وازنش = دفع - پس زدن Répulsion

واکنش = عکس العمل Réaction

واگذارنده = کسیکه چیزی را فروخته و بدیگری میدهد Cédant

واگرائی = تباعد Divergence

والان = گروهی ازپستانداران دریائی Cétacées

وام = قرض

وام فرسائی = استهلاك دین Annuité

ورسك = (وَ رَ سْ كْ) عباس آباد ـ ایستگاه شمارهٔ ۱۸ راه آهن شمال

ورشکست = بازرگانی که بواسطهٔ مرتکب شدن خطا نتواند وام های خودراپردازد Banqueroutier

ورشکستگی = وضع آن بازرگان Banqueroute

وزارت بازرگانی = وزارت تجارت

وزارت پیشه وهنر = وزارت صناعت

وزارت دادگستری = وزارت عدلیه

وزارت دارائی = وزارت مالیه

وزارت راه = وزات طرق

وزارت فرهنگ = وزارت معارف

وزارت کشور = وزارت داخله

وضع = حالت بدهی یا دارائی تجارتخانه از حیث اسناد تجارتی وارز Situation

وشمگیر = پیشیك محله درگرگان

ولت سنج = ولتمتر Voltmètre

ویژه = تلگراف لوکس Télégramme de luxe

ه

هاگ = اسپر (ط) Spore

هاگ‌دار = Sporulé

هاگ فشانی = پراکنده کردن هاگ Sporulation

هاگچه = هاگ کوچك Sporule

هاگ گذاری = (ط) Sporisation

هال = دروازه در فوتبال Goal

هال‌بان = دروازه بان در فوتبال Goal keeper

هاله = دایرهٔ بخار یا ابری که بدور ماه یا آفتاب دیده میشود . Halo

هامن = سطح مستوی (ه) Plan

هامون = بیابان صاف ومسطح (ز) Plaine

هرزند = هلاکو ـ یکی از ایستگاه های راه آهن آذربایجان

هزارگان = الوف (ح)

هزاره = الف (ح)

هزینه = مخارج

هستویه = نوك لئل (ط) Nucléole

هستی = وجود Existence

هسر = (هَ سَ رْ) یخی لغزان که در سرمای سخت بر روی زمین می بندد Verglas

همارا = مختصات هندسی (ه) Coordonnées

هم‌ارز = دو چیزکه ارزش آنها برابر باشد (ب) Equivalent

هم ارزی = برابری ارزش دو چیز Equivalence

همبستگی = ارتباط اشیاء و مواد با یکدیگر Corrélation

همانند = شبیه Semblable

همچشمی = رقابت Concurrence

همچند = معادل (ح) Equivalent

همچندی = معادله (ح) Equation

همرس = متقارب (ه) Concourant

همزمان = متساوی الزمان (ف) Synchrone

همزیستی = شریك شدن دو گیاه برای زندگی Symbiose

همگرائی = متقارب Convergence

همنگار = فهرستها و جدولهائیکه دوقسمت آن پهلوی یکدیگر و با همنگاشته میشوند Synoptique

هنجار = وضع و اندازهٔ معین Norme

هنر پیشگان = ارتیستها Artistes

هنرسرای عالی = دانشکدهٔ صنعتی

هواپیما = آیرپلان ـ طیاره Aéroplane

هوا سنج = بارومتر Baromètre

هوا شناسی = آئرولوژی Aérologie

هویزه = (هَ و ی ِز هْ) حویزه در کنار رود خانهٔ کرخه



یاد = حافظه Mémoire

یادآوری = راپل Rappel

یاد داشت پرداخت = یاد داشتی که در هنگام پرداخت پول برای مشتری فرستاده می شود .

یاد داشت در یافت = یاد داشتی که در هنگام در یافت پول برای مشتری فرستاده می شود .

یاخته = سلول Cellule

یارگل = یورقل ـ در سقز کردستان

یاریگاه = پست امدادی

یاور = سرگرد شهربانی

یکان = آحاد (ح)

یکزمان = متحدالزمان Isochrone

یکه = واحد

یکی کردن = اونی فیه Unifier

ترکیبات عربی

برابرهائی که برای ترکیبات عربی در فرهنگستان پذیرفته شده از اینقرار است :

آخر الامر	سرانجام ـ آخر کار ـ بآخر
ابدالدهر	جاودان ـ جاوید ـ همیشه
اباعن جد	پدر برپدر ـ پشت درپشت
اصالة ـ بالاصاله	ازسوی خود
اصلا و فرعا	مایه و سود ـ سرمایه و بهره
اظهرمن الشمس	روشن تراز آفتاب
الغرض	باری ـ آخر
الی آخر	تا آخر
الی الحال ـ الی الان	تاکنون ـ تا این دم
الی غیرالنهایه	بی کران ـ بی پایان
امرار معاش	گذران
اولوالامر	فرمانروایان
ایاب وذهاب	رفت و آمد ـ رفت و برگشت
بئس البدل	بدتر ازآن
باحسن وجوه ـ باحسن شقوق	بهترین راه ـ بهترین صورت ـ بهترین روی بهترین روش
بالاخره	باری ـ آخر
بالذات	بذات ـ ازبن ـ بگوهر
بالضروره	ناچار ـ ناگزیر
بالطوع و الرغبه	بطیب خاطر ـ بدلخواه ـ از روی میل

بالکل	سراسر ـ یکسره ـ همگی
بالمرّه	یکباره ـ یکبارگی
بالنتیجه	در نتیجه
بحد وفور	فراوان ـ بسیار
بدفع الوقت میگذراند	دفع الوقت میکند ـ امروز و فردا میکند
برای العین	بچشم خود ـ بدیدهٔ خود
بطئی الانتقال	دیر فهم ـ کند فهم ـ دیریاب ـ کم هوش ـ کودن
بیع و مبایعه ـ بیع وشری	خرید وفروش
تحت الحمایه	در پناه
جدید الاحداث	نوبنیان ـ نوبنیاد ـ تازه بنیاد
جدید البناء	تازه ساز ـ نوساز ـ نو ساخت
جدید الورود	نو رسیده ـ تازه رسیده ـ تازه وارد ـ نوآمده
جلیل القدر	ارجمند ـ بلند پایه ـ بزرگوار
جمع المال	هم کیسه
حتی الامکان	تا بتوان
حسب الامر	بدستور ـ بفرمان ـ بفرموده ـ بفرمایش
حسب المعمول	بنا بمعمول ـ بر حسب معمول
حسب الوظیفه	برحسب وظیفه ـ بنا بوظیفه ـ از روی وظیفه
حسن سلوك	خوش رفتاری
حسن ظن	خوش گمانی
دائم التزاید	روز افزون
دراین حیص و بیص	در این گیرو دار ـ در این میانه
در تعقیب ـ متعاقب	متعاقبا ـ درپی ـ پیرو
دستور العمل	دستور ـ دستور کار
دنی الطبع	پست ـ فرو مایه ـ نا جوانمرد
رجوع ـ مراجعه	برگشت
رطب اللسان	تر زبان

رطب و یابس	خشک و تر ـ یاوه ـ گزافه
رغماالانف	بناخواست ـ بناخواه
رقیق القلب	نازك‌دل
سخی الطبع	راد ـ جوانمرد ـ گشاده دست
سریع الانتقال	تند فهم ـ زود فهم ـ تندهوش ـ تندیاب ـ زودیاب ـ تیزهوش
سریع العمل	تندکار ـ چالاك
سلیم النفس	نیك سرشت ـ پاك نهاد
سنوات ماضیه	سالهای گذشته
سنه ماضیه	سال گذشته
سوء خلق	زشت خوئی ـ بدخوئی ـ کج خلقی
سوء سلوك	بدرفتاری
سوء هاضمه	بدگواری
سهل العبور	آسان ـ خوب ـ آسانرو
سهل العلاج	آسان چاره
سهل القبول	زود پذیر ـ زود باور
سهل الوصول	آسان رس ـ آسان‌یاب
شدید اللحن	تند ـ زننده ـ درشتگوی
شروع وابتدا	آغاز
شریك المال	همباز ـ شریك درداراِئی
صحت وسقم	درستی و نادرستی
صحیح البنیه	تن درست ـ سالم
صحیح العمل	درستکار ـ راستکار ـ درست کردار
صحیح المزاج	تن درست ـ سالم
صعب الحصول	دشوار یاب
صعب العبور	بد ـ سخت ـ دشوار ـ دشوار رو ـ دشخوار

صعب الوصول	دشواررس ـ دشوار یاب ـ دیریاب
صغر سن	خرد سالی
صلاحیت	شایستگی
ضعیف النفس	سست نهاد
طابق النعل بالنعل	درست ـ راستا راست
طرفة العین	چشم بهم زدن ـ بیکدم ـ بیك چشم زدن ـ بیك چشم زد
طوعا و کرها	خواهی نخواهی ـ خواه ناخواه
طویل القامه	بلند قد ـ بلند بالا
عاطل و باطل	بیکاره بیهوده
عاقبت الامر	سر انجام ـ آخر کار ـ بآخر
عبور ومرور	آمد و شد
عدم وجود	نداشتن ـ نبودن
عدیم النظیر	بی همتا ـ بی مانند ـ بی همال
عظیم الجثه	تنومند ـ کلان ـ گنده
علی الاتصال	پیوسته ـ دمادم
علی الخصوص	بویژه ـ بخصوص
علی التدریج	اندك اندك ـ رفته رفته ـ کم کم
علی الرسم	برسم ـ چنانکه رسم است
علی الرغم ـ علی رغم	بنا خواست ـ بناخواه
علی السوی ـ علی السویه	یکسان
علی الطلوع	سپیده دم
علی الظاهر	بظاهر ـ برحب ظاهر ـ بصورت ـ برحسب صورت
علی العمیا (علی العمی)	کور کورانه ـ نسنجیده ـ ناسنجیده
علی الغفله	نا گاه
علی الفور	در دم ـ بی درنگ ـ هماندم ـ در زمان
علی قدر الامکان	چندانکه بتوان ـ چندانکه بشود
عند الاقتضا	هنگام اقتضا

عند الامکان	اگر بشود ـ هرزمان بشود ـ هرگاه بشود
عند الحاجه	هنگام حاجت ـ وقت حاجت ـ هنگام نیاز
عند الضروره	اگر لازم باشد ـ اگر بایستی
عند اللزوم	هرگاه باید ـ چون لازم شود ـ هرگاه لازم شود ـ وقت لزوم
عنقریب	بزودی ـ بهمین زودی ـ بهمین نزدیکی ـ زود ـ زود باشد که
علیهذا	از اینرو ـ بنابراین
غمض عین	چشم پوشی ـ گذشت
غیر قابل اجرا	انجام ناپذیر ـ اجرا ناپذیر ـ پیش نرفتنی
غیر قابل قبول	ناپذیرفتنی ـ باور نکردنی
غیر ممکن الوقوع	نشدنی
فارغ البال	آسوده خاطر ـ آسوده دل
فاسد الاخلاق	زشتخو ـ بدخوی ـ تبه خوی
فبها	چه بهتر ـ بسیار خوب
فی الجمله	بالجمله ـ باری ـ اندکی
فی الحقیقه	براستی
فی الفور	دردم ـ بی درنگ ـ هماندم ـ در زمان
فی المجلس	همانجا ـ در جای
قابل اجرا	انجام پذیر ـ اجرا پذیر ـ پیش بردنی
قابل قبول	پذیرفتنی ـ باورکردنی
قدیم الایام	از دیرباز ـ روزگار پیش ـ روزگار پیشین
قسی القلب	سنگدل ـ دل سخت ـ سخت دل
قصیر القامه	کوتاه ـ کوتاه قد
قطاع الطریق	راهزنان
قطع و فصل	بریدن
قلع و قمع	بر انداختن ـ ریشه‌کن کردن

قیل و قال	هیاهو ـ همهمه ـ گفتگو
کاملة الوداد	بهین دوست
کبرسن	الخوردگی
کما فی السابق	مانند پیش ـ مانند گذشته
کماکان	چنانکه بود
کما هو حقه	چنانکه شاید
کمایلیق	چنانکه باید چنانکه شاید ـ چنانکه سزد ـ بسزا
کماینبغی	چنانکه شاید ـ چنانکه در خور است
لا ابالی	بی بند و بار
لا اقل	دست کم
لاسیما	بویژه ـ بخصوص
لاشی	ناچیز
لاطائل	بیهوده
لاعلاج	ناچار ـ ناگزیر
لاقید	بی قید
لاکلام	بی گفتگو بی سخن
لامحاله	ناچار. ناگزیر ـ دست کم
لایضر و لاینفع	بی سود و زیان
لایعنی	بی معنی
لا ینحل	ناگشودنی ـ چاره ناپذیر
لاینقطع	پیوسته ـ پی در پی
لدی الورود	همینکه رسید ـ برسیدن بورود ـ بآمدن ـ همینکه آمد تا آمد ـ تا رسید
لیت و لعل	کاشکی و شاید ـ بوك ومگر
لیلا و نهارا	شب و روز
لین العریکه	سست نهاد ـ نرم خوی
مابازاء	در برابر

مابه‌الاختلاف ـ مابه‌النزاع مایه گفتگو ـ مایه کشمکش
ماجری آنچه رفت ـ آنچه گذشت
ماجری (درصورتیکه بمعنی مرافعه باشد) گفتگو
مادام تا ـ تازمانیکه
مادام الحیوة تا زنده است
مادام العمر تا زنده ای ـ تا زنده است
مادون زیر دست
ماسوی الله جز خدا
مافوق بالا دست
مایحتاج دربایست
متحدالشکل هم شکل ـ همسان
متفق الرأی هم رأی همداستان
متفق القول هم سخن ـ یکدل ـ یکزبان ـ همزبان ـ هم آواز
متفق الکلام هم سخن ـ یکدل ـ یکزبان ـ همزبان ـ هم آواز
متلون المزاج دمدمی
متوفی درگذشته
مجهول الهویه ناشناس ـ ناشناخت ـ بی نام ونشان ـ گمنام
مختلف الشکل گوناگون
مختلف اللون رنگ برنگ ـ رنگارنگ
مرفه الحال با آسایش ـ آسوده ـ آسوده حال ـ تن آسان
مزیداً علی ماسبق بیش از پیش
مشاراً بالبنان انگشت نما ـ برجسته
مضافاً باینکه گذشته از اینکه ـ با اینکه
مضی مامضی گذشته گذشت
مطلق العنان خودکام ـ خود سر ـ خیره سر
مع التأسف معالاسف ـ دریغ ـ دردا
مع الوصف با آنکه با اینکه ـ با این همه

معتدبه	فراوان ـ هنگفت ـ بسیار
معتنابه	شایان ـ بسیار ـ زیاد ـ هنگفت
معذلك	با اینحال ـ با اینهمه ـ با وجود این
مفصلة اسلامی	نامبردگان ـ نامبرده
مفقود الاثر	گم شده ـ نا پیدا ـ ناپدید ـ بی گم
مقضی المرام	کامیاب ـ کامروا
ممکن الحصول	دست آوردنی ـ دست دادنی
ممکن الوقوع	شدنی
من البدو الی الختم	از سر تا ته ـ سراسر ـ از آغاز تا انجام ـ از اول تا آخر ـ از سر تا بن ـ سر تا سر
من حیث المجموع	روی‌همرفته
مهما امکن	تا بتوان ـ باندازه توانائی
نسلا بعد نسل	پشت درپشت
نصب العین قرار دادن	در برابر چشم داشتن ـ پیشنهاد خاطر نمودن ـ پیش چشم داشتن
نعم البدل	بهتر از آن
وقس علی ذلك	و همچنین
هذه السنه	امسال

فهرست واژه های پذیرفته شده در فرهنگستان

بترتیب قدیم

آ

آئروپلان = هواپیما
آئرولوژی = هواشناسی
آئروناویگاسیون = ناوبری هوائی
آبسیس = خفت
آبگیر کوچك = کولاب
آبیسال = مغاکی
آتاشه = وابسته
آپتال = بی گلبرگان
آپستیل = بی نوشت
آجی چای = تلخه رود
آحاد = یکان
آخر = پایان
آخرین = واپسین
آدیاباتیك = بی در رو
آرتروپود = بند داران
آرتیستها = هنرپیشگان
آرخ = نژاد
آرتیزان = افزارمند
آرکه گون = زرفینك
آرنیکول = ماسه زی
آریوه = تك انجام
آژان = نماینده
آژان بانك = نماینده
آژان پلیس = پاسبان
آژانس = نمایندگی
آژانس اخبار = خبرگزاری
آژانس معاملات = کارگذاری
آژیو = صرف
آژیوتاژ = سفته بازی
آسانسور = بالارو
آسپتیك = پاك
آسپسی = پاکی
آسورانس = بیمه
آسیدی = مشگیزه
آسیز = بن لاد
آفسمان = نشست
آق تپه = سفید تپه
آق گنبد = سفید گنبد
آکت = سند
آکتیف = دارائی
آکسلراسیون = شتاب
آکن = فندقه

آکورد = سازش
آکومولاتور = انباره
آکی‌فر = آب خیز
آگرمان = پذیرش
آلطون علیا = زرینه بالا
آلك = جلیك
آلگلو = آلگون
آلوویون = آبرفت
آلور = روش
آمبریولوژی = رویان شناسی
آمبریون = رویان
آمپرمتر = آمپرسنج
آمفی‌بین = دو زیستان
آمیختن = گشنیدن
آنتای = رخ
آنتروپولوژی = مردم شناسی
آنتروپومتری = تن پیمائی
آنتن = سرون
آنتیکلینال = تاقدیس
آند = فراز
آنس سیگموئید = خم سینی
آنکیستمان = کیسه بندی
آن‌ولپ = پوش
آنور = بی‌دم
آنورگور = بازه
آنوینم = بی‌نام
آوو = دیداری

ا

ابتدا = آغاز
ابتلاء = دچاری
ابرام ـ تائید ـ تنفیذ = استوارکردن
ابراهیم آباد = مشکاباد
ابرخفیف = نزم
ابلاغ = رساندن
ابلاغ نامه = رسید نامه
ابوالمؤمن = پارسا
اپرون = مهمیز
اپی = سنبله
اتامین = پرچم
اتان = تالاب
اتنوگرافی ـ اتنولوژی = نژادشناسی
اتودیان = دانشجوی
اتیکت = برچسب
اثرانگشت = مهر انگشت
اثنی عشر = دوازدهه
اجازه ـ جواز ـ لیسانس = پروانه
احتماء = پرهیز
احجار ساقطه = شخانه
احجار متبلور مطبق = بلورلایه
احجار متورق = یلمه سنگ
احراق = سوز آوری
احشاء = اندرونه
احصائیه = آمار
احضار مأمور = فراخواندن

احمدآباد = نودز
اختلاط وامتزاج = آمیزه
ادارهٔ استخدام پرسنل = کارگزینی
ادارهٔ پلیس = سرکلانتری
اداره کننده بخش شهرستان = بخشدار
ادارهٔ گارد سرحدی = مرزداری
ادریس آباد = شازند
ادویه شناس = داروشناس
ادویه شناسی = دارو شناسی
ارجاع = فرستادن
ارزاق = خوار بار
ارزش سند = نرخ
ارتفاع = بالا
ارتفاع نقطهٔ ازسطح = برز
اسپر = هاک
اسپروله = هاکدار
اسپریزاسیون = هاک گذاری
اسپسیمان = نمونه
اسپیرال = ماریپچ
استارت = = تك آغاز
استارتر = آغازگر
استاژ = کار آموزی
استاژیر = کارآموز
استامپ = مهر
استپ = کلاك

استخراج = برهیختن
استخوان اطلس = اتلس
استخوان رضفه = گرده نا
استخوان زند اسفل = زند زیرین
استخوان زند اعلی = زند زبرین
استخوان کعب = بجول
استشهاد و استشهاد کردن = گواه خواهی وگواه خواستن
استنطاق = بازپرسی
استوار دریائی = ناو استوار
استومات = روزنه
استهلاك دین = وام فرسائی
استیپول = گوشوارك
استیل = خامه
استیکمات = کلاله
اسعار = ارز
اسقاط شدن = فرسودگی
اسکادر = بخش
اسکارپمان = تنده
اسکافوید = ناوپائیان
اسمعیل زائی = شه بخش
اشپیل = سنجاقك
اشتعال = افروزش
اشرف = بهشهر
اصطکاك = مالش
اصل سند = بنچك
اصلی = بنیادی

اصم = گنگ
اصول تداوی = درمان شناسی
اصول محاکمات = آئین دادرسی
اطفائیه = آتش نشانی
اعتبار متحرك = تنخواه گردان
اعتبارنامه سیاسی = استوار نامه
اعتراض = واخواهی - واخواست
اعلان و اعلامیه = آگهی
اغشیهٔ دماغی = پاشام مغز
افتتاح حساب = بازکرد
افقی = ترازی
افوندرمان = رمبش
افوندره = رمبیدن
افه = سند
اکابر = سالمندان
اکسپوزان = نما
اکزه‌کواتور = روانامه
اکسپلراسیون = پی‌گردی
اکسترن = نوکار
اکلرمان = روشنائی
اکلیل = دیهیم
اکیزه‌تینه = دم اسپیان
اکی‌نودزم = خاربوستان
اکی‌نید = خارداران
اکیوالان = هم ارز
اکیوالانس = هم ارزی
الف = هزاره
الوف = هزارگان
الهیار = خدایار
ام الرقیق = نرم شامه
ام‌الشرائین = آورتا
ام‌الغلیظ = سخت شامه
امامزاده جعفر = پیشوا
امتحان نسج زنده = بافت برداری
امتداد = راستا
امچلی = بناور
امراض انفرادی = بیماریهای پراکنده
« **درونی** = بیماریهای درونی
« **خارجی** = بیماریهای بیرونی
« **دماغی** = بیماریهای مغز
« **روحی** = بیماریهای روان
« **ساریه** = بیماریهای واگیر
« **عصبی** = بیماریهای پی
« **مجاری بول** = بیماریهای میزه راه
« **گوش و حلق و بینی** = بیماریهای گوش وگلو و بینی
« **وبائی** = بیماریهای جهانگیر
« **محلی** = بیماریهای بومی
« **مناطق حاره** = بیماری های گرمسیر
« **نسوان** = بیماریهای زنانه
امپرنیه = آلودن
امیرالبحردو = دریابان

امیرالبحرسه = دریادار
امیرالبحر یك = دریا سالار
انتخاب کردن = برگزیدن
انترن = کارورز
انحراف = کج راهی
انحلال = برچیدگی
انحنا = خمیدگی
اندکس = فهرست
اندیس = نشانه
انطباعات = نگارش
انعکاس نور = بازتابش
انفلورسانس = گل آذین
انفیرمری = پرستارخانه
انقلاب هوا = آشفتگی
انقلابی = آشوبی
انکسار = شکست
انگی کوله = پنجه داران
انگوله = سم داران
انواوسل = گریبانه
اواوسفر = تخمه
اوتوفاژ = خود خوار
اوتوماتیك = خود کار
اور = تخمدان
اوراژ = توفبار
اورودل = دمدار
اوردونه = رست
اوردر = راسته
اورژنز = کوه زائی
اورژنیك = کوه زا
اوف = تخم
اوفوربیاسه = فرفیونیان
اوفیدین = ماران
اوفیوریده = مارسانان
اول = نخست
اومبل = چتر
اومبلول = چترك
اومبلیفر = چتریان
اونیفیه = یکی کردن
اوول = تخمك
اوۆیپار = تخمگذار
اهل خبره = کارشناس
ایاغچی = پادار
ایالت = استان
ایچی = ایشه
ایلاووس = رودهٔ دراز
ایستگاه سفید چشمه = ایستگاه فوزیه
ایلو = آلا

ب

باتای = نبرد
باتیال = ژرفی
باج قپان = قپانداری
باران شدید = رگبار
بارزالتناسل = پیدازا

باروگراف = فشار نگار
بارومتر = هواسنج
بازالت = سیاه سنگ
باس فرکانس = کم بسامد
باسن = آبگیر
باشبولاق = سرچشمه
باشماق = باشه
باصره = بینائی
بالانس = تراز
بالانسه = ترازکردن
بالکن = پالگانه
باندرل = نوارچسب
بانك = بانك
بانکروتیر = ورشکست
بانکروت = ورشکستگی
بانکیه = بانکدار
بانگلو = بانکی
بایع = فروشنده
بجاآوردن واخواست = واخواستن
بحرپیما = دریانورد
بحری = دریائی
بحریان = دریائیان
بخار = دمه
بخار آب = مه
بدن = تنه
براز مدفوع = پیخال
براق = درخشان
براکته = برگه
برجستگی روی پوست = واروك
بررسیها وجستجوهای علمی = پژوهش
برگ کوچك = برگ چه
بروین = ریزبار
بروش = سیخ
بزاق = خدو
بشکل نخ = نخوار
بشیوسقه = پنج پیکر
بطون دماغی = شکمچه های مغز
بصل النخاع = پیاز مغز
بعد = دوری
بکار انداختن = براه انداختن
بکی = سیخك
بلد = شهر
بلدیه = شهرداری
بلعوم = گلوگاه
بمباردمان = بمباران
بندرجز = بندرگز
بند کوچك انگشت = بندك
بنی طرف = دشت میشان
بوبین = پیچك
بوزله = آگنه
به = سته
بول = پیشاب
بولب = سوخ

بیابان صاف = هامون
بیپد = دو دستان
بی‌ضرر = بی‌آزار
بیطار = دامپرشك
بیعانه = پیش بها
بیع ومبایعه وبیع وشری = خرید وفروش
بی‌قاعده = ناهنجار
بیبلیوتك = کتابخانه
بیبلیوگراف = کتابشناس
بیلان = ترازنامه
بیمتالیسم = دو فلزی

پ

پاپول = پتك
پاپی = پت
پاترُوی = کشتی
پادزهر = پا زهر
پارکه = داد سرا
پاساژ = تیمچه
پاسایون = بدفتر بردن
پاکیدرم = ستبرپوستان
پالئونتولژی = دیرین شناسی
پت = کرك
پتال = گلبرگ
پدونکول = پایك
پر = برابر
پراکنده‌شدن‌هاگ = هاگ فشانی
پرآوی = پیش آگهی
پرسنل = کارکنان
پرفوی = پیش برگ
پرگرام = برنامه
پرلومان = برداشت
پرتوبرانس = پل مغز
پروتیست = آغازیان
پرودوکتیف = بار آور
پرفیروئید = سماك نما
پروفیلاکسی = پیش گیری
پرونوستیك = پیش بینی
پرهای بزرك پرندگان = شهپر
پریز = گیرك
پرینه = میانین
پریود = دوره
پست امدادی = تیمارگاه ـ یاریگاه
پست صحی امدادی مدارس = شفا خانه
پسیکومتری = روان نگاری
پلاسه = پیبر
پلافن = آسمانه
پلان = گرده
پلانتیگراد = کفروان
پلی = چین
پلی آن اوانتای = چین بادبزنی

پلی‌دروا = چین راست
پلی‌دژته = چین افکنده
پلی‌دورسه = چین واریخته
پلی‌رانورسه = چین برگشته
پلیس‌مخفی = کارآگاه
پلیسمان = چین خوردگی
پلی‌فای = چین گسیخته
پلی کوشه = چین خوابیده
پنالتی = تاوان
پنالتی آری = تاوانگاه
پنس = گیره
پورسان = درصد
پوزه = زفر
پول‌سیاه = پشیز
پولینیزاسیون = گرد افشانی
پیست = تاختگاه
پیستیل = مادگی
پیشه نمودن کارهای دستی = دست ورزی
پیشیك محله = وشمگیر
پیکسید = مجری
پیلیه‌آنتریور = چین پیشین
پیلیه پوستریور = چین پسین

ت

تاتر = تماشا خانه
تابین = ناوی
تأخیر = دیرکرد
تأدیه = پرداخت
تار = پارسنگ
تاریف = تعرفه
تالوفیت = ریسه داران
تامپت = تندباد
تأمینات = آگاهی
تأمین عبور و مرور = راهنمائی و رانندگی
تبریك = شادباش
تپه سیف = تپه سفید
تجارت = بازرگانی
تجدید کردن = نوکردن
تجربه = آزمایش
تجربه کننده = آزماینده
تجسس = پژوهش
تحتانی = زیرین
تحت البحری = زیردریائی
تحقیق ـ تحقیقات = رسیدگی ـ بازجوئی
تذکره = گذرنامه
ترابی ـ صلصالی = رستی
تراکیت = زبره سنگ
تراك سنك = شکاف
ترانزیت = ترانزیت
تربیت = پرورش
ترپیل = اژدر
ترپیور=اژدر افکن

ترقوه = چنبر
ترن داتری ساژ = اراده
ترومپ = دیوباد
تریود = سه راه
تساوی = برابری
تشریح علمی = کالبد شناسی
تشریح عملی = کالبد شکافی
تشعشع = تابش
تشعشی = تابشی
تشکیلات = سازمان
تشویه شده = برشته
تصاعد = فرایازی
تصفیه = پالایش - واریختن
تصفیه کردن = پالودن
تصویر = نگار - نگاره
تعاون بلدی = دستگیری
تعلیم و تربیت = آموزش و پرورش
تعهدنامه = پیمان نامه
تعیین کردن عمق = گمانه زدن
تفاضل = مانده
تفتیش = بازرسی
تفرق = پراکنش
تفریق = کاهش
تفریق کردن = کاستن
تقارب = همگرائی
تقاطع = برخورد
تقاعد = بازنشستگی
تقسیمات صد قسمتی = سده بندی
تقسیمات ماتی = سده بند
تقسیم کردن = بخش کردن
تقلب = دغلی
تقنینیه = قانون گذاری
تقویم = ارزیابی - برآورد
تقویم کردن = برآورد کردن
تکانلو = تیکان
تلافیف دماغی = شکنجهای مغز
تلقیح واکسن = مایه کوبی
تلگراف اوکس = ویژه (تلگراف)
تله زنج = تله زنگ
تمایل = گرایش
تمبر = تمبر
توبرکول = تکمه
توربیون = گردباد
توزیع = پخش
توقف = درتجارت = درماندگی
توقیف = باز داشت
توقیف شده = باز داشته
توقیف شخص = دستگیر کردن
توقیفگاه = بازداشتگاه
توکسین = زهرآبه
تهاتر = پاپاپای
تیکان تپه = تکاب

ث

ثابت = پایا
ثقل = سنگینی - گرانی
ثنایا = پیشین

ج

جاذبه = ربایش
جامد = دج
جانبی = پهلوئی
جایگاه پاس = پاسگاه
جذب = ربایش
جذب مایع = آشام
جذر = ریشه
جراحت = زخم
جرم = بزه
جرم = غند
جریان = گردش
جزائی = کیفری
جسد = لاشه
جعبه = صندوق
جغتوچای = زرینه رود
جمجمه = کاسهٔ سر
جمع = افزایش
جواز = دستور
جوانه زدن = تندیدن
جوانه و نطفه = تنده
جهاز = دستگاه
جهاز محرکه = دستگاه جنبش
جهاز نامیه = دستگاه رویش
جهت = راستا - سو

چ

چاپار = پیک
چاغرلو = جاغر
چك = چك
چك باره = چك بسته

ح

حاج علینقی = مازیار
حاجی‌لر = دشت مینو
حادثه = پیش آمد
حافظه = یاد
حاکم = فرماندار
حبابچه های ریوی = خانه‌های شش
حجار = سنگتراش
حجر = سنگ
حجم = گنج
حجیم = گنجا
حرکت = جنبش
حرکت مبطئه = جنبش درنگی
حرکت متشابه = جنبش یکسان

حرکت = مسرعه ـ جنبش شتابی
حسن آباد = سیمین دشت
حسن آباد قاشق = آباد کوشك
حشمت آباد = رودك
حضرت عبدالعظیم = شهر ری
حفظ الصحه = بهداشت
حق الزحمه = دستمزد
حق الشرب = آب بها
حق العمل = کارمزد
حق القدم = پایمزد
حقهٔ گل = کاسه
حکم = داور
حکم مشترك = سرداور
حکمیت = داوری
حلق = گلو
حلقوی = زرفینی
حلقه = زرفین
حمام = گرمابه
حمیات بثوری = تب‌دانه ای
حنجره = خشك نای
حواله = برات
حوضچه = لگنچه
حویزه = هویزه
حی = زنده
حیات = زندگانی
حیات مخفی = زندگی نهانی
حیوانات بحری = جانوران آبزی
حیوانات بری = جانوران خاکزی
حیوانات نقوعیه = نمرویان

خ

خارج قسمت = بهر
خارج قسمت تنفسی = زیست بهر
خارجی = بیرونی
خاصره = لگن
خالی = تهی
خباز = نانوا
خباز خانه = نانوا خانه
خبرویت = کارشناسی
ختم وخاتمه = پایان ـ انجام
خد = گونه
خزعل آباد = خسرو آباد
خزعلیه = خرم کوشك
خفاجیه = سوسن گرد
خمل = پرز

د

دائن = بستانکار ـ طلبکار
داخلی = درونی
دادن پول = پرداختن
دارالایتام = پرورشگاه یتیمان
دارالرضاعه = شیرخوارگاه
دارالمجانین = تیمارستان
دارالعجزه = نوانخانه

داژ = دازه
داکتیلوسکپی = انگشت نگاری
دانشکدهٔ صنعتی = هنر سرایعالی
دایرهٔ تنظیف و تسطیح = رفت و روب
دایرهٔ میاه = میرابی
دتریتیك = آواری
دتکتور = آشکار ساز
دتکته = آشکار ساختن
دتکسیون = آشکار سازی
درجه = زینه
دروازه = (درفوتبال) ـ هال
دروازه بان = (درفوتبال) هالبان
دزوپ = شفت
دریچه مکبی = دریچه نای
دژکسیون = افکنه
دشارژ = مفاصا
دعوی = گفتگو
دفتر ارسال مراسلات = دفتر رسید
دفترالدیکاتور = دفتر نماینده
دفترموعد = سر رسید نامه
دفع ـ پس زدن = وازنش
دفیسیت = کمبود
دفیله = رژه
دفیله رفتن = رژه رفتن
دکل = ستون
دماغ اصغر = مخچه
دماند = درخواست
دموی = خونین
دندانهای الیاب = نیش
دوا = دارو
دواخانه = داروخانه
دواساز = داروساز
دوافروش = داروفرش
دوران = چرخه
دوران دم = گردش خون
دورهٔ کمون = دورهٔ نهفتگی
دوسیه = پرونده
دهیسان = شکوفا
دهیسانس = شگفت
دیپتر = دوبالان
دیپلم = گواهی نامه
دیرکسیون = راستا
دیرینگی = سابقهٔ خدمت
دیزج خلیل = دیزه
دیفره = دیر فرست
دیلووین = توفان زاد
دین = بدهی
دیوان عالی تمیز = دیوای داد رسی کشور
دیویزیون = بخش
دیود = دو زاه
دیورن = روزخیز

ذ

ذائقه = چشائی
ذواربعة اضلاع = چاربر
ذواربعة زوایا = چارگوشه
ذوبان = گداز
ذوجنبتین = ۱ـ نرماده
۲ـ دورگ
ذوحیات بودن = دوزیستی
ذوحیاتین = دو زیست
ذوفقار = مهره داران
ذوفلقتین = دو لپه
ذوفلقه = تك لپه

ر

رأس = تارك
رأس القلب = نوك دل
راسی رجلی = پابرسران
رای = رای
رابطه = بستگی
راپل = یاد آوری
راپورت = گزارش
رادیکال = ریشکی
رادیوسکپی = پرتوبینی
رادیوگرافی = پرتونگاری
رادیولژی = پرتوشناسی
رادیولژیست = پرتوشناس
راس = نژاد
رافال = رگباد
رآکسیون = واکنش
راننده کشتی = ناوبر
رئیس الوزراء = نخست رزیر
رئیس خزانه = خزانه دار
رئیس سرویس در بیمارستان = سرپزشك
رئیس شهربانی = شهربان
رئیس شهرداری = شهردار
رئیس کلانتری = کلانتر
رئیس مباشرت و ملزومات = کار پرداز
رباط = زردپی
رباط کریم = شهریار
رباط گوزلك = دیدگاه
ربح = بهره
ربح مرکب = بهرمرکب
ربع = چاریك
رپرتوار = فهرست
رجل الذئب = پنجه گرگیان
رجل سیاسی = مرد سیاسی
رجوع = **مراجعه** = برگشت
رحم = زهدان
رحیم آباد = پرندك
رد = وازدن
ردرسور = راست ساز

رزرو = اندوخته

رژیم بیمار = دستور خوراك بیمار

رژیم غذائی = دستور خوراك

رسالهٔ دکتری = پایان نامه

رسپتاکل = نهنج

رسپیسه = رسید

رست = دریافتی

رسغ = خرد استخوان

رسوب رودخانه = لای

رسوب دریا = ته نشست

رسیدگی بدایت = رسیدگی نخستین

رسیدگی تمیزی = رسیدگی فرجامی

رضایت = خشنودی

رطوبت = نم

رعد = تندر

رفلکس = بازتاب

رقابت = همچشمی

رقم = پیکر

رمانان = بازمان

رمیز = داده

رولان = غلتان

رؤیت = دید

رولت = غلتك

رولمان = غلت

رولو = غلته

روله = غلتیدن

رووکابل = برگشت پذیر

ره دوشوسه = زیرخان

ره = پرتوه

رهن = گرو

رهینه = گروگان

ریزوپود = ریشه پائیان

ریستورن = بازگشت

ریستورنه = باز گرداندن

ریك ریز = شن

ریم = چرك

ز

زاویه = گوشه

زاویه منفرجه = گوشه باز

زبرین = فوقانی

زجاجی = شیشه ای

زرق = سوزن زدن

زفیر = بازدم

زنگی محله = زنگیان

زوج = جفت

زیارت = زیار

زیان = ضرر ـ نقصان

ژ

ژانر = جنس

ژورنال = روزنامه

ژکی کلوب = کانون سوارکاران

ژنرال قنسول = سرکنسول

ژیور = بژ
ژوگلانده = گردوئیان
ژیروئت = بادنما
ژیزر = آب فشان
ژیگلور = سوخت پاش

س

سائیده شدن زمین = فرسودن
سابقه = پیشینه
سابلیر = ماسه زار
ساخلو = پادگان
ساحل = کناره
ساحل دریا = کرانه
ساحل رود = کنار
ساعد = ارش
سامعه = شنوائی
ساناتوریوم = آسایشگاه
سانکیسته = کیسه بستن
سانگی نولان = خون چکان
ساوجبلاغ مکری = مهاباد
سئوال نامه = پرسش نما
سبر = کمانش
سپال = کاس برگ
سپتیسیته = پلشتی
ستوان شهربانی = رسد بان
ستوان نیروی دریائی = ناوبان
ستون فقرات = تیرهٔ پشت
ستون کوچك = ستونك
سجل = نام ونشان
سرباز نیروی دریائی = ناوی
سرتیپ شهربانی = سرپاس
سرجوخهٔ دریائی = سرناوی
سرطان = چنگار
سرطانی = چنگاری
سرعت = تندی
سرگرد دریائی = ناخداسه
سرگرد شهربانی = یاور
سرمونی = آئین
سرنگ = آب دزدك
سروان شهربانی = سربهر
سروان نیروی دریائی = ناوسروان
سروی کوچك = سرونگ
سرهنگ دریائی = ناخدا
سرهنگ شهربانی = پاسیار
سریری = بالینی
سیسیل = بی‌پایه
سطح = رویه
سطح مستوی = هامن
سعیر = گدازه
سفالوتراکس = سرسینه
سکسیون = دسته
سکون = آرامش
سلاخ = سرلاد
سلاخ = (سَ لَّ اخْ) پوست کن

سلانتره = کاواکان
سلحفاتان = سنگ پشتان
سلول = یاخته
سلیمان کندی = سلمان کند
سم = زهر
سم بیوز = همزیستی
سماق لو = سماق ده
سم شناسی = زهر شناسی
سن کلینال = ناودیس
سنگ چخماق = آتش زنه
سنگ سماق = سماك
سنگ اوح = پلمه
سنبلهٔ کوچك = سنبلك
سواد مصدق = رونوشت گواهی یافته
سوسپانسور = آویزه بند
سوسکرپیسیون = پذیره نویسی
سوش = کنده ـ سویه
سولد = مانده
سویور = آلودگی
سه ضلعی = سه بر
سهم = تیر
سیاح = جهانگرد
سیاحت = جهانگردی
سیادهن = تاکستان
سیتواسیون = وضع
سیلیسو = سلیسی
سی نوپتیك = همنگار

سیکلوستوم = گرد دهانان
سیکلون = چرخباد
سیلیك = خرجین
سیلیکول = خرجینك
سیلیه = مژك داران
سیم = گرزن
سیم پیچی دوم = پیچش دوم
سیم پیچی نخستین = پیچش نخست
سینماتیك = جنبش شناسی
سینوسفال = سکساران

ش

شارژدافر = کاردار
شارع = راه
شامه = بویائی
شاهد = گواه
شبیه = همانند
شخص ثالث = سوم کس
شروع وابتدا = آغاز
شریان = سرخ رگ
شری و ابتیاع = خرید ـ خریداری ـ خریدن
شعبه = شاخه
شعبه قصبةالریه = نایژه
شعر = مو
شعریه = موئین
شغل = کار

شفاهی = زبانی
شفق = پگاه
شفه = لب
شمیز = پوشه
شن بسیار نرم = ماسه
شن درشت = ریگ
شوم = ماشوره
شهاب ساقطه = نیزك
شهادت = گواهی
شهادت نامه = گواهی نامه

ص

صائم = روده تهی
صاحب منصب شهربانی = پایور
صادره = فرستاده
صافی = پالایه
صاعد = بالا رو
صاعقه = آذرخش
صالح = شایسته
صالح آباد = اندیمشك
صاین قلعه = شاهین دژ
صحت = درستی
صحرا = بیابان
صحیح = درست
صحیه = بهداری
صخره = خاره
صدر = سینه
صرفه جوئی = پس انداز
صفت = رسته
صفراء = زرداب
صفه = پادگانه
صلاحیت = شایستگی
صلح = سازش
صناعت ارتش = تخشائی ارتش
صندوق بزرك آهنی = گاوصندوق
صورت جزء حساب = ریزحساب
صورت کسر = برخه شمار

ض

ضباط = بایگان
ضباطی = بایگانی
ضخامت = ستبرا
ضد سم = پازهر
ضد عفونی = پلشت بر
ضد عفونی شده = گند زدائی
ضد عفونی کردن = گند زدائی
ضد عفونی کننده = گندزدا
ضرب کردن = زدن
ضرس = دندان
ضریب انتفاع = بازده
ضغطه = فشار
ضفادع = غوکان
ضلع = دنده
ضلع = پهلو

ضمیمهٔ اعور = **آپاندیس** = آویزه
ضیاء = روشنی

ط

طاطائو چای = سیمین رود
طالب آباد = بهرام
طالح = تاله
طاهر بوغدا = گندمان
طایفه = تیره
طب تجربی = پزشکی آزمایشی
طبع = چاپ
طبقات الارض = چینه شناسی
طبقه = رده
طبقه بندی = رده بندی
طبقه زمین ـ چینه = لایه
طب وطبابت = پزشکی
طبیب = پزشك
طرفین تناسب = دوکرانه
طریق = راه
طریق علاج = درمان
طریقه = روش
طریقهٔ عمل = روند
طفیلی = انگل
طفیلی شدن = انگلی
طفیلی شناس = انگل شناس
طفیلی شناسی = انگل شناسی
طلا = زر
طناب صوتی = تار آوا
طواحن = دندان آسیا
طوفان = توفان
طول = درازا
طهران = تهران

ظ

ظهر = پشت
ظهر نویسی شده = پشت نویس

ع

عالم باثار عتیق = باستان شناس
عایدات = درآمد
عبادان = آبادان
عباس آباد = ورسك
عدد = شمار
عدلیه = دادگستری
عدیم الرأس = بی سران
عدیم اللاقه = بی لپه
عراق = اراك
عرب اغلو = فرخ زاد
عرب لنگ = پلنگ دژ
عرض = پهنا
عرضحال = دادخواست
عرضه = پیشنهاد
عرضی = نابجا
عروق شعریه = موی رگ

عریان البذور = بازدانگان
عزم = کشتاور
عشر = ده یك
عشرات = دهگان
عشره = دهه
عصب = پی
عصر- دور = روزگار
عصر حجر جدید = نوسنگی
عصر حجر قدیم = پارینه سنگی
عصیر تصفیه نشده = شیرهٔ خام
عضله = ماهیچه
عضو اداره = کارمند
عضو بدن = اندام
عظام الورك = استخوان تهیگاه
عظم = استخوان
عظم الکتف = استخوان شانه
عظم تاسی = استخوان تاسی
عظم جبهه‌ای = استخوان پیشانی
عظم حرقفه = سرین
عظم حنکی = استخوان کامی
عظم خفاشی = استخوان شب پره ای
عظم رسغ = استخوان کف دست
عظم زورقی = استخوان ناوی
عظم صدغی = استخوان گیج گاه
عظم ظفری = استخوان ناخنی
عظم عانه = استخوان شرمگاه
عظم عجز = استخوان خاجی
عظم عصعص = استخوان دنبالچه
عظم غده ای = استخوان نخودی
عظم فخذ = استخوان ران
عظم قحف = آهیانه
عظم قص = جناغ سینه
عظم قلابی = استخوان چنگکی
عظم مصفات = استخوان پرویزنی
عظم وجنه = استخوان گونه ای
عظم هلالی = استخوان کمانی
عفونی = پلشت
عقب = پاشنه
عقم = سترونی
عقیم = سترون
عقیم کردن = سترون کردن
عقیم کننده = سترون کننده
عکس العمل = واکنش
علائم مشخصه = نشانی
علامت = نشانی
علم الاحجار = سنگ شناسی
علم باثار عتیق = باستان شناسی
عمارت عدلیه = کاخ دادگستری
عمق = ژرفا
عمل دلال = دلالی
عمل ضرب = بس‌شماری
عمل ظهر نویسی = پشت نویسی
عمل فرسودن = فرسایش
عمل فصد = خون گیری

عمل واریختن = واریز
عمل واخواست = واخواهی
عمله کشتی = جاشو
عنق رحم = گلوی زهدان
عنکبوتیه = تنندوئی
عوارض متفرقه = خرده باج
عوض کنندهٔ قراول = پاس بخش
عهد = دوران
عهد نامه = پیمان

غ

غدد بزاقی = غده های خدو
غدد تحت اللسانی = غدهٔ زیر زبانی
غدد نکفیه = غدهٔ بناگوشی
غده = دژپیه
غدهٔ تحت فکی = غدهٔ زیر آرواره
غشاءالقلب = برون شامه دل
غشاء جنب = شامهٔ شش
غشاء درونی قلب = درون شامه دل
غشاء دماغی = رویهٔ مغز
غشاء نازک = شامه
غلاف برك یا گل = نیام
غلاف عضلانی = نیام مایچه
غلیان = جوش
غواص = آب باز
غیرذوفقار = بی مهرگان
غیرقابل علاج = بی درمان
غیرقابل فسخ = بی برگشت
غیرقابل قسمت = بخش ناپذیر
غیرمستقیم = ناراسته
غشاء = پرده

ف

فاسیس = رخساره
فاکتور = سیاهه
فاگوسیت ـ هتروفاژ = بیگانه خوار
فاگوسیتوز = بیگانه خواری
فالسیفیکاسیون = دغل
فتح میت = کالبد گشائی
فتوس = جنین
فته طلب = سفته
فراکتور = شکستگی
فرتیل = بارخیز
فرکانس = بسامد
فروکتیفی کاسیون = باردهی
فروکتی ور = میوه خوار
فسخ = گسیختن
فصاد = خون گیر
فضولات = آخال
فقرات ظهری = مهره های پشت
فقرات عنقی = مهره های گردن
فقرات قطنی = مهره های کمر
فقره = مهره
فك = آرواره

فك اسفل = آروارهٔ زیرین
فك اعلی = آروارهٔ زبرین
فکر = اندیشه
فلاحت = کشاورزی
فلاحیه = شادگان
فلاژل = تاژك
فلش = تیر - خیز
فلق = سفید دم
فلوت = ناوگان
فوتبال بصفحهٔ (۹۳) رجوع شود
فورامن = روزنه
فورامینیفر = روزن داران
فوران = جهش
فوزلاژ = تنه
فود وسرو = داس مغز
فولکلور = توده شناسی
فومیکول = کودرست
فیسور = تراك
فیسی پد = سم شکافتگان
فیش = برگه
فیشیه = برگه دان
فیلامان = رشته
فیلون = رگه
فیله = میله

ق

قائم مقام = جانشین
قابل تأدیه = پرداختنی
قابل تجهیزات = بسیجی
قابل زراعت = کشتنی
قابل قبول = پذیرفتنی
قابل قسمت = بخش پذیر
قابلیت رؤیت = پدیداری
قابلیت قسمت = بخش پذیری
قابله = ماما
قاچیان = کامیار
قاسم آباد = آیرین
قاشق = کوشك
قاضی = دادرس
قاضی آباد = باغ یك
قامیشله = نیستان
قان یوخمز = پناده
قایق = کرجی
قبله بولاغی = قبله چشمه
قبول کردن = پذیرفتن
قبول کننده = پذیرا
قپلانتو = کوپلان ده
قرائن وامارات = نشانی
قراجه داغ = ارسباران
قراعینی = سیه چشمه
قراگز = زال
قرانطینه = قرنطین
قرحه = ریش
قرحه دار = ریشناك

قرص= گرده
قرض = وام
قرقره = غرغره
قره بغده = سیاه گندم
قره‌چر = سیاه چر
قره چمن = سیاه چمن
قره‌سو = سیاهاب
قره غان = سیاه دشت
قره‌غایه = سیاه پایه
قره‌گل = سیاه گل
قره‌ناو = سیاه ناو
قریه عرب = پل دشت
قزل اوزن = سفید رود
قسط السنین = سالواره
قسمت = پاره
قسمت پهن برك = پهنك
قشر = پوسته
قشلاق = گرمسار
قصاب = گوشت فروش
قصبة الانف = استخوان تیغه ای
قصبة‌الریه = نای
قصبهٔ صغری = نازك نی
قصبهٔ کبری = درشت نی
قطانجق = سبزده
قطن = کمر
قفسه = گنجه
قفسه صدری = قفسه سینه
قلعه بلند = ابردژ
قلعه جقه = کلاچك
قلعهٔ سحر = بام دژ
قلیان = گلخیزان
قمحدوه = استخوان پس سر
قنسول = کنسول
قوای بحری = نیروی دریاری
قوتلو = کبودان
قوجق = کوچك
قورخانه = زراد خانه
قوزك خارجی = غوزك بیرون
قوزك داخلی = غوزك درون
قوزاوعلیا = گلزار بالا
قوس = کمان
قوس وقزح = رنگین کمان
قواون صاعد = قولون بالا رو
قواون نازل = قولون پائین
قوه = توان - نیرو
قهقرائی = پس رو
قیلون = کلانده
قیم = سرپرست
قیمت = بها
قیمتی = گرانبها
قیمومیت = سرپرستی

ك

کابینه = دفتر

کاپیتال = سرمایه
کاپیتول = کلاپرك
کاتود = فرود
کاربوراتور = سوخت آما
کارپل = برچه
کارتی = چاریکی
کارتون = جزوه دان
کاسور = شکست
کاغذ کربن = برگردان
کافی = بسنده
کاری متر = گرما سنج
کالزیته = پینه
کانونیه = توپدار
کبد = جگر
کپسول = پوشینه
کپی = رونوشت
کتاب = دفتر
کثیف = چگال
کحال = چشم پزشك
کدخدا = دهدار
کرت = ستیغ
کرجی بادی = کرو
کرد محله = کردکوی
کرواس = جر
کروسیفر = چلیپائیان
کروسیفورم = خاجدیس
کرونومتر = زمان سنج
کرووازور = رزم ناو
کره سی = سبزکوه
کریزالید = زرپوست
کریستالوگرافی = بلور شناسی
کرینوئید = لاله وشان
کسبه و اصناف = پیشه وران
کسب و حرفه = پیشه
کسر = برخه
کسر متناوب = برخه دوری
کسیکه کار های دستی میکند =
دست ورز
کسبه = صندوق دار
کشتی تندرو = نبردناو
کشتی جنگی = ناو
کشتی جنگی کوچك = ناوچه
کشیك = نگاهبانی
کشیك چی = نگهبان
کعب = ریشهٔ سوم
کفیل بمعنی ضامن = پایندان
کلاچ = چنگك
کلسی = آهکی
کلوب = باشگاه
کلوروفیل = سبزینه
کله اپتر = نیام بالان
کلی = بسته
کلینیك = درمانگاه
کمبا = رزم

کمبوستیبل = سوخت
کمیت - چندی
کمساریا = کلانتری
کمیسر سرحدی = کلانتر مرز
کنترات = قرارداد
کنترلور = بازبین
کنسپتاکل = بستو
کنفرانس = سخن رانی
کنفرانس دهنده = سخنران
کنیفر = ناژویان
کوئیراسه = زره دار
کوپول - پیاله
کوپولیفر = پیاله داران
کوپون = برش
کوپیست = رونویس
کوتیکول = پوستك
کورای = مرجان
کورسپوندان = کارگزار
کورول - جام
کورون = دیهیم
کوریه = پوشاندن
کوکوربیتاسه = کدوئیان
کولتور = کشت
کولو = بن
کولون = قولون
کومبوستیبل = سوزا
کومبوستی بیلیته = سوزائی
کونتابل = حسابدار
کونتابیلیته = حسابداری
کونئیفرم = استخوان میخی
کونسمان = بارنامهٔ کشتی
کوورتور = پشت وانه
کیت = بهل
کی روپتر = بال دستان
کیست = کیسه
کیسهٔ صفرا = زهره
کیفیت = چونی

گ

گاردروب = جامه گاه
گاستروپود = شکم پائیان
گالیناسه = ماکیانیان
گاموپتال = پیوسته گلبرگان
گانیان = پیش بر
گچ قره گلی = گچ ساران
گذرگاه سیل = آبراهه
گراپ = خوشه
گرافیك = نمودار
گرامینه = گندمیان
گرانیت = خارا
گرانیتیك = خارائی
گرانیتوئید = خارانما
گرزیل = پسنگك
گروپ = گروه

گروهبان دریائی = مهناوی
گروهبان شهربانی = سرپاسبان
گره = سنگ ماسه
گلاند = غده
گلیسمان = لغزش
گلین = گلشن
گمش تپه = گومیشان
گواهی نامه = پروانچه
گوس = نیامك
گیشه = باجه

ل

لابیه = لبدیسان
لارو = کرمینه
لازم = بایسته
لاسی = کلافه
لاگون = مرداب
لامسه = بساوائی
لانتیسل = عدسك
لانس تر پیل = اژدر انداز
لانگت = زبانه
لایتغیر = ماندگار
لقاح = گشنگیری
لمس کردن = بساویدن - بسودن
لوازم التحریر = نوشت افزار
لوزه = بادامك
لومباگو = کمر درد
لوور = بوزك
لیبر = آبکش
لیبرر = کتابفروش
لیخن = گل سنگ
لیف = رشته
لیگامان = پیوند
لیگول = زبانك
لینیو = چوبی
لینییکول = چوب رست
لینیه = پروز

م

مائه = سده
مائی = آبگین
مات = سدگان
مارسوپیو = کیسه داران
مارکاژ = لشاب
ماره = مانداب
مازاد = فزونی
ماساریقا = روده بند
ماکروفاژ = درشت خوار
ماکزیموم = بیشینه
مالاکوپتریژین = نرم بالکان
مال الاجاره = اجاره بها
مال التجاره = کالا
مال امیر = ایذه
مالواسه = پنیرکیان

مالیه = دارائی

مامق سفلی = مامك پائین

مامق علیا = مامك بالا

مامور احصائیه = آمارگر

مامور اطفائیه = آتش نشان

مامور تامینات = کارآگاه

مامور تنظیف = رفت گر

مامورین سرحدی = مرزدار

ماندیبول = زفره

مایع = آبگونه

مباشرت وملزومات = کار پردازی

مبداء = خاستگاه

مبنا = پایه

مبیع = فروخته

متاتارس = استخوان کف پا

متامورفوز = دگر دیسی

متبلور = بلور شده

متحدالزمان = یکزمان

متحدالمال = بخش نامه

متخصص احصائیه = آمار شناس

متخصص در اصول تداوی = درمان شناس

متخصص درامراض بولی = میزه شناس

مترشح = زهناك

متساوی الزمان = هم زمان

متصاعد = فراباز

متصل = پیوسته

متعادل = ترازمند

متقارب = همرس ـ همگرای

متقاعد = باز نشسته

متقلب = دغل

متوسط ومعتدل = میانه

متوسط ومعدل حسابی = میانگین

متوالی = پیاپی

متوفی = مرده

مثانه = آبدان

مثانهٔ کوچك = آبدانك

مثلث = سه گوشه

مجازات = کیفر

مجذور = توان دوم

مجرای بول = پیشاب راه

مجرای حالب = میزه نای

مجرب = آزموده

مجرم = بزه کار

مجعول = ساختگی

مجموع = روی هم

مجوف = کاواك

محاسبات = حسابداری

محاط کننده = فروگیر

محاکمه = دادرسی

محال علیه = برات گیر

محبس = زندان

محترق = سوزان

محجمه = مکینه
محدب = کوژ
محرق = سوز آور
محرك بالفعل = انگیزه
محفظهٔ ریشه = کلاهك
محقق = بازجو
محکمه = دادگاه
محکمهٔ استیناف = دادگاه استان
محکمهٔ بدایت = دادگاه شهرستان
محکمهٔ صلح = دادگاه بخش
محلات شهر = برزن
محل وضع حمل = زایشگاه
محمره = خرمشهر
محور = آسه
محیط = پیرامون
محیل = براتکش
مخارج = هزینه
مختوم = انجام یافته
مختصات هندسی = همارا
مخرج کسر = برخه نام
مخفی التناسل = نهان زا
مخفی التناسل وعائی = نهان زادان آوندی
مدرسه = آموزشگاه
مدرج ساختن = زینه بندی
مدعابه = خواسته
مدعی = خواهان

مدعی العموم = دادستان
مدعی خصوصی = تاوان خواه
مدعی علیه = خوانده
مدفوعات = پلیدی
مدفوع شکل = پیخاله
مدیان = میانه
مدیون = بدهکار
مرابحه = بهره کاری
مراسله = نامه
مربع مستطیل = راست گوشه
مرتعش = لرزان
مرض = بیماری
مرطوب = نمناك
مرکز ثقل = گرانیگاه
مرهونه = گروکان
مری = سرخ نای
مریضخانهٔ بلدی = بیمارستان شهر
مساح = زمین پیما
مساعده = پیش پرداخت
مساوی = برابر
مسبار = کمانه
مستأجر = اجاره دار
مستانف = پژوهش خواه
مستانف علیه = پژوهش خوانده
مستانف عنه = پژوهش خواسته
مستحاث ـ فسیل = سنگواره
مستحفظ محبس = زندان بان

مستخدم = خدمتگزار
مستدعی تمیز = فرجام خواه
مستدعی علیه تمیز = فرجام خوانده
مستشار سفارت = رایزن
مستقیم = راسته
مستنطق = بازپرس
مستور البذور = نهان دانگان
مسکن = (مُ سَ کّ نْ) آرامده
مسلخ = کشتارگاه
مشاوره = رایزنی
مشتری = خریدار
مشرق = خاور
مشروب = نوشابه
مصادره = بازگیری
مصمت = غنده
مصونیت خارج المملکتی = برون مرزی
مضروب = بس شمرده
مضروب فیه = بس شمر
مضغ کردن = جویدن
مطالعه = بررسی
مطب = پزشکخانه
مطبعه = چاپخانه
معاء اعور = رودهٔ کور
معاء دقاق = روده باریك
معاء غلاظ = رودهٔ فراخ
معاء مستقیم = رودهٔ راست

معادل = همچند
معادله = همچندی
معارف = فرهنگ
معاف = بخشوده
معالجهٔ قبلی = پیش پاس
معاون فنی = دستیار
معبر = گذر
معترض = واخواه
معترض علیه = واخوانده
معترض عنه = واخواسته
معدل مقادیر = میانه
معدن = کان
معدن شناسی = کان شناسی
معدنی = کانی
معرفت الاحشاء = اندرونه شناسی
معرفة الارض = زمین شناسی
معرفة العروق = رگ شناسی
معرفة العضلات = مایچه شناسی
معرفة المفاصل = بندشناسی
معکوس = وارون
معماری = ساختمان
مفتاح = کلید
مفتش = بازرس
مفروق = کاسته
مفروق منه = کاهش یاب
مفصل بطور کلی = بند
مقام و اشل و رتبه = پایه

مقاوله نامه = پیوند نامه
مقدار = اندازه
مقر = خستو
مقسوم = بخشی
مقسوم علیه = بخشیاب
مقطع = برش
مقعر = کاو
مقوم = ارزیاب
مکعب = توان سوم
ملاح = ملوان
ملازه = زبان کوچك
ملح = نمك
ممرض = بیماری زا
ممیز عنه = فرجام خواسته
ممیزی = بازدید ـ وارسی
منتجه = برآیند
منحنی = خم
منهور = شوشه
منصف الزاویه = نیمساز
منطق = گویا
منفصل الطاس = جدا گلبرگان
منفعت = سود
منقلب = آشفته
منکر = ناخستو
مؤسسه = بنگاه
موازیسور = کفك
موالید = زاد

مواین فرکانس = میات بسامد
موبیلیزاسیون = بسیج
موت = مرگ
موجر = اجاره ده
موجوداتی که چندیاخته دارند = پریاخته
مورتینانالیته = مرده زادی
موزه = موزه
موس = خزه
موعد = سررسید
مولد = زایا
مولودمرده بدنیاآمده = مرده زاد
مومیفیکاسیون = مومیاکاری
مونوسلولر = تك یاخته
مهر ـ صداق = کابین
میانج = میانه
میدان اسب دوانی = اسپریس
میدان چای = مهران رود
میراب = آبیار
میزان الارتفاع = فرازیاب
میزان الاستماع = شنید آزما
میزان التنفس ترسیمی = دم نگار
میزان الحجم = گنج نگار
میزان الرطوبه = نم سنج
میزان الریاح = باد سنج
میزان السمع = شنید سنج
میزان الشم = بویائی سنج

میزان الضغطه = فشار سنج
میزان القوه = نیرو سنج
میزان النار = آذرسنج
میزان النبض ترسیمی = نبض نگار
میکرسکوپ = ریزبین
میکربیولژی = میکرب شناسی
میکروبیولژیست = میکرب شناس
میکروگرافی = خرد نگاری
میکروفاژ = ریزخوار
میکرولیتیک = ریزدانه
مینوت = پیشنویس
میوهٔ خشک باز نشونده = ناشکوفا
مین = مین

ن

ناتاتوار = شنائی
ناحیه = بخش
ناخن کوچک = ناخنک
نازل = پائین رو
نامی ـ نمو کننده = رویا
نایب سفارت = دبیر
نبات = گیاه
نبولوزیته = ابر آلودگی
نتیجهٔ ارزیابی = ارزیافت
نجار = درودگر
نجف آباد = نامید

نخاع = مغز تیره
نخ عمامه = نخ گروهه
نرمال = بهنجار
نریتیک = پایابی
نزف الدم = خونروی
نسج = بافت
نسج شناس = بافت شناس
نسیه = پسادست
نصب = گماشتن
نظامنامه = آئین نامه
نظامیه = شهربانی
نفع خالص = سود ویژه
نفع غیرخالص = سود ناویژه
نفع وضرر = سود و زیان
نقض = شکستن
نقلیه = بارکشی
نقلیهٔ بطی السیر = بارکشی کند
نقلیهٔ سریع السیر = بارکشی تند
نکاح ـ ازدواج = زناشوئی
نکتار = نوش
نکتاریفر = نوشاور
نکتر = نوش جای
نکتورن ـ شب خیز ـ شبانه
نکروفور = لاشه خوار
نگاهبانی = پاس
نمره = شماره
نمف = پردگی
نمو = رویش

نوت دودبی = یادداشت پرداخت
نوت دوکردی = یاد داشت دریافت
نوتریسیون = خورد
نورپتر = برگ بالان
نورم = هنجار
نوسان کننده = نوان
نوع = گونه
نوکتیلوك = شب تابان
نوکلئول = هستویه
نهارخوران = نام آوران
نیمرخ علم‌النفس = نمای روان

و

وات متر = وات سنج
واحد = یکه
وارد ـ وارده = رسیده
واریته = جور
واز = لجن
واکسن = مایه
واکسن زدن = مایه زنی
والابل = ارزنده
والور = ارزش
والوول تریکوسپید = دریچهٔ سه‌لختی
والوول سیگموئید = دریچهٔ سینی
والوول میترال = دریچهٔ دو لختی
والی = استاندار
وان توربولان = باد آشوبناك
وانتریکول = شکمه
وان لامینر = باد تیغه وار
وتر = زه
وجود = هستی
ودیعه = سپرده
ودیعه دهنده = سپارنده
ودیعه گذاشتن = سپردن
ورسان = آبریز
ورق = برگ
ورقهٔ حکمیه = دادنامه
ورقهٔ ولادت = زایچه
ورقهٔ هویت = شناسنامه
ورگلا = هسر
ورود ـ دخول = درآمد
ورید = سیاه رگ
ورید اجوف اعلی = بزرگ سیاه رگ زبرین
ورید اجوف اسفل = بزرگ سیاه رگ زیرین
وریفیکاسیون = رسیدگی
وزارت تجارت = وزارت بازرگانی
وزارت داخله = وزارت کشور
وزارت صناعت = وزارت پیشه و هنر
وزارت طرق = وزارت راه
وزارت عدلیه = وزارت دادگستری
وزارت مالیه = وزارت دارائی

وزارت معارف = وزارت فرهنگ
وزنه = سنگ
وسائل تجهیزات = ساز و برگ
وسط = میان
وسطین = دومیان
وسعت = پهنه
وصول = دریافت
وضع حمل = زایمان
وعاء = آوند
وعائی = آوندی
وعاء لنفاوی = سپید رگ
وکتور = بردار
وکیل عمومی = دادیار
ولایت = شهرستان
ولتمتر = ولت سنج
ویرمان - برگردان
ویزا = روادید
ویس قنسول = کنسولیار
ویوپیار = بچه زا

ه

هالو = ماله
هت فرکانس = پربسامد
هجوم = تاخت
هر طبقه از زمین - هر طبقه از ساختمان = آشکوب
هر یك از قسمتهای شهرستان = بخش
هضم = گوارش
هلاکو = هرزند
هلیس = پیچه
همیپتر = نیم بالان
همیسفر سربرال = نیمکرهٔ مغز
هوبان = مهار
هودوگراف = شتاب نما
هوسپیس = خسته خانه
هومور = کش
هیئت قراولی = پاسداران
هیمنوپتر = پرده بالان
هیوئید = استخوان لامی

ی

یاراحمدزائی = شهنواز
یاری کننده = دستیار
یام - پیام
یراق وزین اسب = ستام
یورقل = یارکل
یومیه = روزانه